

یک پسر داشتند شیخ بہا الدین نام اولاد ایشان شیخ محمد شجاع و شیخ ابو بکر و
شیخ اظہر الدین و این حضرات ہمہ صاحب فضائل و کمالات بودند رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین

تذکرہ ثانی از منتخب ثانی لث در ذکر فرزند ثانی حضرت مجدد
الف ثانی شیخ العرفائی الکاملین بیدۃ العلامی الرائحین مظهر کمالات
خلت خازن الرحمة قطب و حیدر حضرت شیخ محمد سعید رضی اللہ عنہ

ولادت کثیر السعادت ایشان در سنہ ہزار و پنچ ہجری شہر شعبان المبارک
بو و خد مت حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودہ
اند کہ محمد سعید چہار و پنج سالہ بود کہ وی را رنجوش پیش آمد و رغبات
آن عنف از وی پرسیدند کہ چہ می خواہی بے اختیار گفت حضرت خواجہ
را خواہم من این حرف را ب حضرت خواجہ خود قدس سرہ عرض کردم
فرمودند کہ محمد سعید شمارندی و حریقی نمودنایمانہ از ما نسبت در بود
و خد مت حضرت خواجہ قدس سرہ در مکتوبے نوشتند اند کہ فرزند
ایشان کہ اطفال اند اسرار الہی اند و استعداد ہای عجیب دارند باجملہ شجر طیبینہ
انبت لہم اللہ نباتاً حسناً اشارہ بعباد و بشارۃ بنمو فطرت ایشان
دارد و خدمت ایشان بعد از رسیدن بسن تمیز بہ تحصیل علوم پر و اختہ قدر بہ خدمت
والد ماجد خویش قدس سرہ و برخی را در ملائذ بزرگ خود شیخ محمد صفاق رضی
و بعضی را بہ صحبت شیخ طاہر لاہوری رحمۃ اللہ باخر رسانیدند تا در انواع علوم
عقلی و نقلی بہارت تام حاصل نمودند از حسن تصرف وین توجہ والد ماجد خویش
در ضمن تحصیل علوم ظاہریہ معقولہ و منقولہ نسبت شریفہ باطنیہ این طائفہ عالیہ را

از احوالات عالی و معارف متعال بدست آوردند و این همه کمالات و فضائل ظاهری
و معاملات فیوضات باطنی در سن هفده سالگی با تمام و انصرام رسانیدند و
لاشک در ماده ایشان بلوغ طبعی با بلاغت معنوی موهبت مادر ترا بوده تمام
عمر شریف را در تدریس بسر بردند و همه کتب دقیقه از معقوله و منقوله به هرات
تمام و تحقیق و تدقیق اینق درس فرمودند و بر بعضی کتب معتبره تعلیقات و
حواشی متین و زیبا الما فرمودند و منها تعلیقات مشکوة المصابیح که در آن تقویت
و ترجیح احادیثی که آنها ماخذ حنفیه است بدلال و ارضحه و شواهد صادقه مستدب
بکتاب معتبره نموده اند و علمای وقت از مطالعه آن محظوظ و ممنون شدند بغایت
پسند نمودند قدمت حضرت مولانا هاشم قدس سره می نگارند و ز سر در
مخفی از علمای در ملازمت ایشان بودم بتقریبی مسئله مشکله از اصول فقه
در میان آمد ایشان حل آن را به تنقیح بیان فرمودند سائل سرگوش من آورده
فرمود که ایشان در تبیان و قوت علمیه امر در نظیر نه دارند و نیز بزرگاشته اند
که شبی در بلده لاهور در مجلسی اکابر و اعزّه عصر مدعو بودند و خدمت ایشان با
برادر خویش حضرت عمروة الوثقی خواجہ محمد معصوم قدس سرهها نیز
تشریف داشتند بتقریب سجده سجیه و سیه ملاوت و قائل علوم در میان افتاد حضرتین
مخد و مدین یک جانب بودند و جماعه کثیره از فحول علمای بیک طرف و سخن از هر علم
در تبیان آمد و تبیان و قائل در میان افتاد نوعی این دو بزرگوار حل عقدا نمودند که جماعت
علیت ایشان شدند و همه بفضائل ایشان مسترف شده بعضی که خصوص خدمت
ایشان را شخص ندانستند از بهر بجز تحقیق نموده فرمودند که ملی چنان پدر را چنین
فرزند باند و آری ازان صدف و لایت این قسم در ربه ایت چه الظهور نیاید و نیز
بتقریب عدم رفع سبابه در تشبه به مذموب مختار حنفیه رساله نگاشته اند و فرموده اند

که مقصود آن است که اولویت عدم رفع ثبوت رسیده و علمای آنکه ثبوت رفع بودند در اقامت جواب ترجیح بمانند و خدمت ایشان کسب سلوک طریقه را تمام کمال از خدمت والد ماجد خود و حضرت مجدد الف ثانی نموده اند و با علی درجات کمال و اکمال پیوسته چنانکه از کمالات جناب مجددی کیفیت آن ظاهر است که چنانکه اشارت نازک بشارت ها را یک ندر درجات یافته که عقل عقیل در او را گران مجاز و قاصد است بیان خصوصیات و کمالات معارف و عروجها و افادات و فرقه ادوات و قوت نسبت و فرقیات در جهات سبب اوقات و لطیف معاملات و علل و اوقات بیان مناصب کمالات که ایشان آن متنازع بودند در حیطه تقریر نمی گنجد و در قید تحریر نمی آید فرد

اولویت علم رفع سبب اولویت تشریح
نهنج

بحر را آوری در کوزه - چند گنجد قسمت یک روزه

اما صلا اید در کله لا یتسک کله نتمه ز آنها ایراد میرود خدا مت حضرت مجدد الف ثانی رض فرموده اند که وی در بیخ مقام از عروج و نزول تا امر و زامن تکلف نکرده و شریک ردیف من بوده و نیز بایشان فرموده اند که تو در ضمن مانی از اینکه نسبت تو ضمنی است و لتنگ مباحث که حضرت صدیق اکبر رض ضمنی حضرت سرور دین و دنیا صلوات الله علیه و علی اله بود و نیز خیر خطاب بایشان نموده فرموده اند که تو دلسره نفی حضرت ابراهیم را تمام کرده و احوال در اثبات شریک معنی و خدمت ایشان بعضی محرمان خود ظاهر نموده اند که معامله خلعت با تمام رسیده احوال با من معامله حضرت مجدد الف ثانی است یعنی در کمالات محبوبیت مستغرق شده ام شکر

هینا لا یراه بالبصیر نعمیها - وللعاشق المسکین ما ینجعه

و خدمت ایشان در بعضی مقومات خود نگارش فرموده اند که حضرت ایشان ما ضعیف السنی قطب بودند و هر قطب را و ما مومی باید و دو شخص در ملاذمت عالی بودند فرمودند که شهادت و امامت یکی فرمودند که این از روی تو وضع بسا که بگیری گذاشت صاحبین خدمت حضرت عروه الوثقی رض در

بعضے مکاتیب خود نوشتند کہ حضرت ایشان را رضی اللہ تعالیٰ عنہ دو شخص را از اصحاب خود
 بہ ولایت احمدی بمشور ساختند و خدمت حضرت خازن الرحمۃ کہ این تذکرہ بذکر ایشان
 است رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ حضرت ایشان را رضی اللہ تعالیٰ عنہ دو شخص از اصحاب خود فرمودند
 کہ شمار از دائرہ غضب بیرون کردند مترصد فوق باشید و مراد از این دو شخص کہ ذکر
 یاب شدہ حضرت خازن الرحمۃ و حضرت عروۃ الموثقی اند رضی اللہ تعالیٰ عنہما
 و جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ دقایق معارف خود را بجز این دو فرزند
 بر و مندر خویش دیگرے قابلیت اظہار و استماع آن ندیدیم مگر فرمودند و چون این ہر دو
 بزرگوار در حضور عالی در بعضے اسفار غنی بودند چون وارد عظیم معرفت شکر فرمود
 آن را بزبان قلم آنچه لایق اظہار بودہ با ایشان مے نوشتند چنانچہ در مکتوب این مدعا
 را ایما رفتہ و آن این است الحمد لله والسلام علی سولہ اللہ فرزند ان گرامی ہر چند
 مشتاق و خواہان عجت ماند و ما ہم آرزو مند حضور و ملاقات ایشانان نما چہ توان کرد
 کہ جمیع آرزو ہا میرسیمت شد **مصرعہ** تجوی الیاسر بما لا تشہی السفین
 بسیار منتقم میدانند و یک ساعت این عرصہ بہ از سماعات کثیرہ امکانہ تصور می نماید
 اینجا آن بیشتر است کہ در جا مائی و دیگر معلوم نیست کہ تمثال آن میر شود و معلوم
 و معارف این موطن جداست و احوال و مقامات این مجمعہ علیہ منعی کہ از جانب
 سلطان آترا در یک کمال رفت و رضامندی مولای خود مے و اند جل شانہ
 و سعادت خود را در این حبس می انگارند و علی الخصوص در این ایام مشاہرات
 کار و بار است و در این اوقات تفرقہ غرائب غنچ و دلال لیکن ہر نعمت تازہ و بویب
 کہ روزہ روز میرسد فرزندان در دل می خلند و از دور می دنیا یافت ایشان جگر
 در اضطرابی باشد انگارم کہ شوق من بر شوق شما چرب است و غالب است و مقدر است
 کہ آنقدر پدید خواہان پس است پس خواہان پدید نیست ہر چند قصہ اصالت

و فرعیست مقتضی عکس این معنی است چه اصل را احتیاجی نیست فرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه چنین آمده و اشد شوق اصل را ثابت گشته آری مع در خانه بکند خدای ماند به خبر و السلام در مکاتب شریف معارف خاصه اکثر نامزد ایشانان شده کما لا یخفی علی ناظرین
 از اسوله و اجوبه و بشارات عالیه و غیره معاملات شکر ف که اثبات یافته ثبوت آن فرمود
 این منتخب نیست لهذا از کلام خود حضرت خازن الوحد و عرض ایشان بر او می رود
 هذا هو عرض داشت احتقر لعبد محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند
 که از اندوه مفارقت صورتی چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر مستولی می شود که
 مترصد هلاکت و مرض شدید می گردد و از خرابی احوال چه معروض دارد و با وجود
 تعلقات شتی که دامگیر شده نمنا می آن دارد که دیوانه و از ارجح علق گشته
 و همه را سوخته عدل خست می نماید که جز لب گور کس را نه بیند در حلقه پیشین نشسته
 بودم و حافظ قرآن می خواند ظاهرا هر شد که چنانچه ظرفی را خالی ساخته باشند باز پر
 سازند بنده را پر ساختن گرفتند بنوعی که کیفیت آنرا نمی دانند چگونه بعض
 رساند دریافت که تخلیه اول تخلیه پر از توهم وجود است که عدم به صرافت خود
 عدم بود و باز پر ساختن آن این است که بجای عدم که حقیقت این شخص بود ثبوت
 را داشتند اما در نظر خوب حقیقت بودن ثبوت نمی ایستد بلکه عدم مطلق و بشر
 محض حقیقت خود در نظر است و ثبوت مجدد هم منظور گو یا شتی خالی را پر کرده و اگر
 باری آن واضح است فریاد آن روز دیدم که آئینه بدست دارم می نماید که
 روحی من داغهای مختلفی دارد که در نظر مردم نمی در آید و دیدم که آئینه در کمال صفات
 دانستم که رنگ گرفته صوت و اعداد ظاهر شد از آن دل تنگ شدم آئینه دیگر گرفت
 در کمال آرزوستگی و صفا اول پاره و در آن مصفا ظاهر شد ثانی احوال تمام و اعداد
 دیدم در آنوقت تعبیر نمودند که مرآت شتی متغیر فنی است پس اول چون معامله

در میان عدم وجود بود و آینه نیز مشابه آن بود و فیکه معامله بعدم صرف کشید آینه
 خالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز و بجز آن عقده حل شد که نوشته بود که خوب
 در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی آید ظاهراً هر شد که نهایت اطلاق آن
 تا بقائے عدم است که تلبس با باطل است چون عدم باصل خود میوند و انا منقطع
 می شود و اینجا حقیقت بی اطلاق انا ثبوت مبدل می گردد و اینجا انقطاع علم
 واضح می شود چه وجود خود همیشه حاضر است بصدق آن حضرت امید و راست
 که تفصیل این حقایق بهره ور گردد انتهی مکتوب شریف و نیز حضرت خازن الرحمه
 قدس سره بزرگداشتند اند قال الله تعالی لا یذوقون فیها الموت الا
 الموتة الاولى لی بخاطر فائز رسد و حکم آن دارا از احکام این نشاء جدا است
 در این تماشاکام هیچ ترقی از حقیقت مباحثه با وجوب قرب ممکن نیست تا فنا و هستی
 سالک در نشود و بموت تلبس نه گردد و بخلاف آن نزهنگاه عالی جاه که هیچ کمالی
 منافی کمالی دیگر نیست و معدوم با معین موت را دران دارا بقا چه گنجایش و فنا را
 چه یار تحقیقش آنست که چون در این عالم ظهور و ظلال است و معاملات آن تنگ
 نیست که ظل را بعد از طلوع اصل آنکه ترقی عبارت از ان است جز فنا و انهدام
 چاره نیست و چون آن اصل نسبت با فوق خود حکم تسل دار و بعد از طلوع اصل
 مستمر می شود هکذا الی ان یاتیک الیقین و آخرت چون مقام ظهور و حقایق
 اصل است و اصل را باصل دیگر هیچ تدافع نیست فنا می کمال اول چه در کار و عظم
 انحلال اول نزد و رو ثانی بنسبها نایب چه گنجایش کریمه ولدینا مزید
 مؤید این کار است که مشعر بقامی اول است و کرمیه ما ننسب من ایت
 او ننسبها نایب یخبر منها او منی لها مناسب معاملات و نبوی جمعی که عنایت
 الهی جل علاه شامل حال شان شده است و نیامی اینهارا حکم آخرت ساخته و به

خطاب و لقد اتینا اجوراً فی الدنیا فواختمہ امیدوار مخلص از مضائق غرور اندو
 بہ خلعت سعادۃ الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و
 رضیت لکم الاسلام دیناً ممتاز حضرت خطاب الاولیاء قدس سرہ
 در باب دو شخص از صحابہ خود این بشارت فرمودند و این لفظ را مذکور ساختند
 کہ دینا می شمارا آخرت کردند ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء و اللہ
 ذو الفضل العظیم تم کلامہ الشریف و مراد از این دو شخص در این عبارت
 و امثال این حضرت خازن الرحمۃ و حضرت عروۃ الوثقی اند رضی اللہ عنہما
 کما ذکرنا و خدمت ایشان بہ نصب حضرت سرفراز بودند چنانچہ در مکاتیب
 قدسی آیات بدان بشارت یافته اند و نیز از مرقومات ایشان است المیز
 یا محمد منظر الالوہیۃ و الاسم الجبار مع لمراتب الوجوب و الامکان
 الی ربک و هو اللہ الہادی للشیون الذاتیۃ و الاضافیۃ کیف
 مد الظل مد ظلال شیونہ علی الحقائق الکوینیۃ الی الی لعدما
 المتقابلۃ لها و صورها فی صورۃ الوجود فتعجب من کمال اقتدار
 فی اذنتہ ما هو عدم محض وجود بحت اعطائہ احکامہ ذاتیاً
 صادقہ فسیحان اللہ من جمع بین الشیخ و النار ولو شاء کجعله
 ای الظل ساکناً غیر مدد و دینی فی قول من قال اقتضاء الشیون
 الظہور کن لک ثم بعد بدل المظل جعلنا الشمس لذات المتعالیۃ
 علیہ ای علی الرب او علی الظل دلیل لکونہ الظاہر و نہ و ما سواہ
 مکلف بدجلی لعدم شعور

العباد

فیبقی

آفتاب آمد دلیل آفتاب

گردیلے باید از وی و متاب

فسیحان من الخلق لکن تارة الظہور استتر فی ساعات النور و لعل اختیار

لفظ الشمس لتصویر کبریائے و احتیاج به بحجب لغز و کونه دلیل علیه باحتیاج
 الشمس بظهورها و شعشعائها و کونها دلیل و سبب الیها و الی کشف
 الاشیاء ثم بعد المد و جعل الشمس علیه دلیل ابضاح السبیل بانه
 لا سبیل الیه الا هو قبضناه ای الظل الینا قبضا سیرا تبعریجہ تسلیکه
 فی معارج الاصول اصلا فاصلا و هو سبحانه اعلم و جبارات متین زیبا
 بمعانی والاخذ مت حضرت مولانا هاشم علیه الرحمة از ایشان در زبده
 المقامات بسیا ایراد نموده که پایه معرفت و علیت ایشان را مشعر است اما اینجا
 اختصار رفت و ایشان برنگاشته اند که برادر بزرگ ما قدوة الاولیاء و خواجہ
 محمد صادق قدس سره من فرمودند که حضرت مجدذ الفثانی رضی اللہ
 تعالی عنہ در باب رتبین فرموده اند که محمد سعید از علمای رتبین است
 الحمد لله علی ذلك حمدا کثیرا و نیز بعد از منصب نلت بدیگر مناصب عالی
 متناز شدند منها فرویة منها قطبیت منها غوثیت منها ندویت منها قربت و قس
 علی مذاق آنند و تفصیل احوالات ایشان را کتاب علیحدہ می باید من کھیل زبان قلیل بیان
 چہ یار که شمه از انہا در معرض تبیان آر و بدیت

|| وصف حالش نیاید در شمار || عاجزم گر یک گویم از ہزار ||

آچار عنان قلم را بدمج ایشان کہ در غزلے حضرت مرشدی قیوم جھان
 نظم فرموده اند گردانیدہ شد غزل

شود مجنون صورت گر کشد رنگش تصویرے
 شکست توبہ لازم شد نجوہم کرد تقصیرے
 ہمین بر اضطرار ل بود ایما می تحریری
 نہا شد موج می در ساغر جان کم زرنجیری

پیری خوبے کہ من دیدم نمی بگذر تعمیرے
 علامی نیست جزئی کہ نہ در داغ غفلت مارا
 ندارم قاصد کمانا نہ سومی دوست نبویسم
 بہرزم ہمیش بہ عمل تو مستان نگاہت را

غبارم تو تپائی چشم طور و دیده بیضا است
 بگلشن بگل وئے تو چون سیر جوس گیرم
 بہار گریہ نم کو کہ دیران خسانہ دل را
 بیکام تلخ جان خشک فیون خوار جبرانت
 چمن سر سبز و گل خندان ہوا شاداب است
 ز تر جرم و زہد خشک گرا گشتوی زاہد
 ز موج خط خشک ریبا خواندم کہ امی ذراق
 بیچارہ نگاہش قاصدے دیگر نئے باید
 شہد شاہ و ولایت مظہر حق خازن الرسحتہ
 خلیل آسا امام و رہنما بر جادہ خلقت
 سید علی حدی سونختی آیتے فضلے
 در این بستان نوای بلبل بیدل خوشم آمد
 در آغوش خلیل آن پری بیکر نئے گنجد

منم خاکستریق نگاہ جلوہ تاثیر سے
 ہر چشم غم غنچہ سیکان است ہر شاخ گلش تیر سے
 بجز نیل سرشک دیدہ دشوار است تمیر سے
 خیال ہوس گنج لببت شہد است ہم شیر سے
 بہا آمد بیک باو باد دیوانہ زنجیر سے
 عبادت لعن ہیگیوید ترا طاعت تکفیر سے
 ترا تعظیم تعزیر است استہوار ترشہیر سے
 بجز درد و درون نالہ دل آہ شہد بیکر سے
 در اقلیم صبا مت سرور ملک یمن میر سے
 ندیدہ بعد احمد دیدہ انجم چین پیر سے
 سر سخن شقاوت را سعادت بخش اسپر سے
 بزنگ غنچہ جوانی دیدہ ام ای صبح تعبیر سے
 صفی تاشیشہ ہستی است نتوان کر و غیب سے

وصال مبارک شمال ایشان در سنہ ہزار و ہفتاد و یک بعد از مراجعت از سفر سعادت انز
 حرمین شریفین زاد ہما اللہ شرفاً و تعظیماً و مراجعت از سفر اعظم البلاد حضرت ولی
 در سن شصت و ہفت رومی داو و در بلدہ دارالارشاد ہند و قبہ کہ والد ماجد ایشان
 بابر در عالی شان در ان مدفون بودند در جنبہ لد و برادر خود رضی اللہ تعالی عنہما مدفون
 شدند و قبیل از این در ذکر جناب حضرت مجدد الفثنانی و حضرت
 شیخ محمد صادق قدس ہا شرافت ان زمین مذکور شدہ کما لا یغنی تاریخ وصال
 و میلاد ایشان را اعلف ارشد و اسعد مشیر عبد الاحد قدس سرہ چہین نظم
 فرمودہ اند: **نظ**

شمال

از پی یکنه از پنجم سال
 کا مدار کان کائنات برین
 یعنی از لطف خاص بانی
 پسر شد عطا بقطب مان
 شیشه احمال بحد و ملت
 آن شهر دین که ملک فاش
 فی پسر آفتاب کرد طلوع
 کرده پرواز تا از این نندان
 نه نشانش کسی بود می مسلم
 نه در آفتاب از جشش مانند
 خازن رحمت خسته کریم
 نام او که از لیل سعید آمد
 خاک ریشش چه ماه خورشید
 گر سوسوس رسد صبا گردد
 آن امام زمان ز طاعت حق
 تاشی ساقیان عالم قدس
 همه در کار آن سوی گردند
 جام و کعبه کشید و کوه خست
 شیونش کرده ملک با ملکوت

بود از هجرت نبی صل
 گوهر برتر از مثال و مثل
 وز عنایات لم یزال یزل
 محبتی خدای عزوجل
 حافظ شرح از زوال و زل
 پذیرد ز دست دیو صل
 با نهاران شرف هیچ حسل
 مرغ روحش بمرغ از اربل
 نه نظیرش کسی بگو می صل
 نه در ابدال از بعینش بدل
 وارث دولت رسول صل
 بر سعادت بود دلیل اول
 جبهه سایش پیشتری چه صل
 عارف آید ز کوی مردود صل
 نشسته یک زمان بر او صل
 بر کشیدند باد بایه صل
 جمع کرده با شراب و صل
 قصه پر دراز طول اهل
 نامش داشت مائة تا بر صل

گوش

نوعی حق ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰

سال میلاد او فیوض حق است
 گر بنامش شهر و خل عمل

ماده تا میله

سال عمرش نمازت لله ^{۱۰} گر عدد وخواهی از حساب میل

کادہ وفات

سال رحلت پاپی از خوانی - رفت قطب زمان سید از نزل
رفت قطب زبان سید نزل

فقیر از زبان الہام ترجمان والد والدہ خویش شنیدہ ام کہ در ایامی از بر شکان اہل ان
غلبہ نمودہ و آب در روضہ مبارکہ اندرون شدہ و قبر متبرکہ ایشان نشست
نمودہ بود چون بتعمیر آن پرداختند و سر قبر مبارک را کثرت و نجس مبارک
ایشان را مغوف در کفن شریف بنوعیکہ بدید گذشتہ باشند و دیدند کہ
از سہ از آثار گرد و غبار بر کفن نیافتند و روی مبارک همچون کہ معمولست
کشودہ بنوعیکہ الحال خوابیدہ باشند می نمود و حال آنکہ از وفات مبارک
ایشان قریب بصدہ سی سال گذشتہ بود رضی اللہ تعالیٰ عنہ اللہم اغفر لنا
و ارحمنا و ادخلنا فی عبادک الصالحین بوجنتک یا ارحم الراحمین -
صاحب برکات معصومی سے نویسند کہ ایشان قریب یام وصال خود با عظم البلاد
دہلی تشریف فرما شدہ بودند و مدت در آنجا اقامت و رزیدہ از آنجا مکتوبے
بدارالارشاد مشہد بطلب برادر خود حضرت حضرت عروۃ الوثقی نوشتند کہ شعر
از شوق ملاقات بود حضرت عروۃ الوثقی بعد از مطالعہ مکتوب مقصد را
معلوم نمودہ بطرف برادر گرامی خود مکتوبے شوق انجیز نوشتند کہ عنقریب آن مکتوب
ایرادے شود و تیاری و تہیہ سفر نمودہ تا سراسر ایملو کہ ہفت میل است از دارالارشاد
حضرت بہند شریف بیرون شدند در ان منزل ملہم گردیدند کہ برادر بزرگ شما
از بر آمدن دہلی در سبب سنبالکہ صحت نمود ایشان بعد از کشف این معاملہ بسر ہند بہناک
مراجعت کردند بعد چند یوم قاصد خبر و حشت اثر رسانید مکتوب جناح عروۃ
الوثقی در جواب مکتوب برادر بزرگ خود خازن الحجرتیں است بیست

آمدان جناب صحیفه بسوی من

الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن

بعد از تقدیم مراسم عقیده و نیاز معروض میدارد و عنایت نامه نامی ملاطفه گرامی که از کمال کرم
مهربانی مصحوب ملاطها بر نامزد این مسکین بے تسکین فرموده بودند بورد آن مستعد
گردیده از راقه لطف و مخلص پروری مقدمات شوق آمیز و فقر بایسته عشق انگیز اندراج
یافته بود و مطالعه آن آتش مشتاقان را مضاعف ساخت و شعله شوق آگینان را
سربلند گردانید مصحوب علیه آب آتش را بدو شد همچو لفظ پدایلی لطف محشوق
در رنگ استغناء او عشق افزا و آتش انگیز است حالت سوخته مشتاقان را این مصرعه
هندی بیان نماید چونی کیسی کام کرے جب جر کون تب آگ پد عاشق
مسکین نہ تاب عتاب دارد و نہ طاقت عنایت نہ برداشت قہر وارد و نہ یارائی مہر
مصرعہ کہ وصلی از ہجر باشد جان ستان تریا، حدیث نفیس لو کشفتم الاحترق
سبحات و جہہ ما انتھ الیر بصرہ من خلفہ شاہد این معنی است فرد

اگیرم کہ بغم خائے مایا رخسار آمد

کو جو وصلہ و طاقت میدار کہ دارد

بلی لا یجعل عطا یا الملک الا مطایبا ہستی عاشق تادرمیان است سورد
صد بلا است صلح او در نیستی است و فلاح او در ترک ہستی نامراد تر از ممکن معلوم
نیست کہ کسے باشد کمال در حق و نفی کمال است و خیریت در سلب خیریت شغفے کہ کمال
او نفی کمال بود و صلح او در نیستی از کمال مولائی خود چہ خبر داشته باشد و بجمال ہستی
او چگونہ پے برد گر آنکہ بدام نیستی صید ہستی نماید و بوجود مہوہوب موجود گردد
فح یکون العارف هو المعروف والواجد هو الموجود و در انفسی رفت ع
بنده باید کہ حد خود داند و اظہار انتظار آمدن این مسکین فرمودہ بودند مصرعہ

از دوست یک اشاره از ما بر و دیدن

سعادت فقیر است کہ در خدمت برسد و از برکات صحبت کثیر ابھجوت مستفید و

ستعد کرد و تو مکتوبه الشریف رضی الله تعالی عنیه

تذکره ثالث از منتخب ثالث و ذکر فرزندان جناب حضرت خازن الرحمة رضی الله تعالی عنیه

خدمت حضرت خازن الرحمة را سوا می صبیبه ثانی هشتت پسر بوز هم این مخدوم زادگان
به کمالات ظاهری و باطنی ممتاز بودند و به علل در بابات فیوض و برکات فایض فرزند
اول ایشان حضرت شاه عبداللہ قدس صا حیات بلند معارف و بلند از حضرت الشریف
خود اخذ فیوض و برکات نموده بنیامنی خلق مشغول بودند از ایشان یک پسر مانند میان
عبدالحق نام و آنرا نیز یک فرزند خلفش در مسمی میان احمد قدس سرها ذکر
فرزند د و نام حضرت خازن الرحمة رضی الله تعالی عنیه حضرت شاه لطف الله
ایشان نیز از خدمت والد خود اخذ فیوضات نموده اند و به فیاضی بریه مشغول شده
لا ولد رفتند رحمة الله علیه ذکر فرزند سوم حضرت خازن الرحمة
قدس سره جناب علامه الوهمی نور الهدی میان فرخشاہ قدس سره
در علم و عمل در برادران ممتاز بودند و بسیار عزیز الوجود عمر مبارک ایشان
زیاده از نود شد و بسا کس از فیوض ایشان بهره مند شدند بمیت شوال سنه
یکهزار و یک صد و هشت رحلت فرمودند رحمة الله علیه و آنرا ایشان سه پسر
خلف شد اول قطب الاولیا شیخ علی رضا که بفضائل صورتی و معنوی
ممتاز بودند تفصیل احوال ایشان در اشجار النخله و اثمار الاشجار خواجہ اعظم
کشتری نموده برآورد و در ویم ایشان میان محمد ارشد قدس سره و برادر
سوم میان ضیاء الله قدس سره ذکر فرزند چهارم حضرت

خازن الرحمة رضی الله عنه شیخ سعد الدین قاسمی که او نیز از خدمت
والده ماجد خویش از کمالات طرفه علییه نموده اند و یک پسر مانده میان محمد
قطب قاسمی و از ایشان یک فرزند خلف شده میان محمد غوث قاسمی
ذکر فرزندان پنجم حضرت خازن الرحمة رضی جناب مقبول الصدق
شیخ عبد الاحد قدسنا الله بسره الاقداس ایشان اول فیوضات
از والد شریف خود یافته و ثانی جهت از ویاد فواید خدمت عم بزرگوار
خود حضرت عروة الوثقی رضی مشرف شده اند و از انجام معامله را از سایر
اخوان بالا برده بمقامات عالی و درجات متعالی رسیده ذکر ایشان تفصیل
میطلبند لهذا در تذکره علییه منتخب ذکر فرزندان گرامی او مذکور خواهد شد انشاء الله
که ششم این منتخب بذکر احوال مبارک ایشان قرار یافته ذکر فرزندان ششم
حضرت خازن الرحمة رضی قدس اهل الله شیخ خلیل الله قدس
ایشان نیز از خدمت الدخوشیل غز فیوض ببرکات عالیات نموده اند و با آن
درجات کمال و احوال رسیده از خدمت ایشان دو پسر مانده یکی حضرت
میان نور القدس قدس سره و ثانی میان مراد الله رحمة الله علیه
ذکر فرزندان هفتم حضرت خازن الرحمة شیخ محمد تقی
قدس سره که خدمت ایشان نیز از والد بزرگوار خود بدرجه کمال و احوال رسیده
فاصل شده اند یک پسر از ایشان خلف شده شیخ نجم الدین رحمة الله تعالی علیه
ذکر فرزندان هشتم حضرت خازن الرحمة رضی حضرت
شیخ محمد یعقوب قاسمی که بسیار محبوب و مرغوب الدشرف خود بودند
و از نسبتها خاصه ایشان حظ فراوان یافته اند و بدرجات کمالات رسیده
انما از ایشان یک پسر مانده شیخ میان عصمت الله نام رحمة الله علیه

تذکرہ اربع از منتخبات است و ذکر فرزند سیوم حضرت
مجد الفتن حضرت عروة الوثقی و خواجہ محمد معصوم رضی اللہ
عنهما بطریق ایجاز

محققی نماید که ذکر مبارک ایشان تفصیل تام می طلبند و در یک کتاب که گنجائی ندارد و لکن از منتخب اربع
در ذکر احوال ایشان تعیین شده و این منتخب چون متضمن از کما اخوان ایشان بوده
بطریق ترتیب حتر از از فوت ترتیب نموده تذکره ایشان را در جایی که مناسب
ذکر ایشان بود بطریق ایجاز بهر جی که جناب مرشد حضرت قیوم جهان
در توصیف مبارک ایشان نظم فرموده اند اکتفا رفت و تفصیل ایشان با ذکر فرزندان
گرامی ایشان حواله منتخبان شد انشاء الله تعالی آنجا بطریق تفصیل مذکور
کلیک بیان خواهد شد و مَا تَوْفِيقِي اِلَّا بِاللّٰهِ قَصِيْدًا -

قطب روان امام معصوم است
قبله انس سجده گاه ملک
پایمی تا سر چو آیت رحمت
خواجہ خواجگان شیخ شیوخ
در بشه نور قدس حق و پوش
قطب ارشاد قبله عالم
در قنادیل جان حق جویان
بجگر تشنه زلال وصال
بعد صحابت تابعین کبار

فردیزوان امام معصوم است
کعبه جان امام معصوم است
فضل و احسان امام معصوم است
پیر پیران امام معصوم است
سر جان امام معصوم است
شاه شاهان امام معصوم است
شمع ایمان امام معصوم است
آب حیوان امام معصوم است
شرف انسان امام معصوم است

زان امامت که عاجز آمد چرخ بالوہیت رسالت و بعثت ای صغی در و صعب جان ترا	حامل آن امام معصوم است نص برہان امام معصوم است چسیت دران امام معصوم است
--	---

اَيْضًا فِي مَدِحِهِ الشَّرِيفِ قَدْسِهِ

جئے اللہ امام معصوم است قطب قیوم غوث ہر دو نقل در جہان قائم مقام رسل جالس حضرتش جلیس خداست دست بردست بعد دست نیست نائب کامل رسول خدا خضر راہ صغی بکعبہ رفت	آیة اللہ امام معصوم است ولی اللہ امام معصوم است کیست باللہ امام معصوم است رؤیة اللہ امام معصوم است پدید اللہ امام معصوم است شہد اللہ امام معصوم است شکر اللہ امام معصوم است
--	---

صحفی نمایند کہ در این منتخبات بہ چنان قاعدہ قرار یافته کہ در ہر منتخبی ذکر یکے از سر حلقہائے اکابر با ذکر اصحاب اولاد او نمودہ می آید الا منتخب اول کہ آنجا کما احتضرتہ و ہر یکے از اعظم اولاد با اصحاب کہ او مسند آرا و سر حلقہ شدہ و از بواقی ابنا جنس خود ممتاز بود ذکر شریفا و باحوال و اولاد و اصحاب و در منتخب دیگر می شود ہرین دستور این منتخبات ستہ ترتیب یافته تا مسند نشین و سر حلقہ از دیگران ممتاز باشد و ترتیب قاعدہ مقررہ معلوم بود :-

تذکرہ پنجم از منتخبات یوم در ذکر باقی فرزندان حضرت
محمد و الثانی رضی اللہ سبحانہ و تعالی عنہ

فرزند چهارم ایشان حضرت محمد اشرف نام داشتند و این مخدوم زاده در عا^لصناع
 رحلت نمودند و فرزند پنجم و فرزند ششم ایشان شیخ محمد فرخ و شیخ محمد عیسی قلم سرها
 این هر دو مخدوم زاده در صغر سن بابر اورا کبر خود حضرت شیخ محمد صادق رض
 در مقدمه طاعون که ذکر یافته یکجا رحلت فرما شده اند چنانچه چند مدت بعد از آن حضرت الفغانی
 رضی الله عنه در مکتوبی اینمعنی را نوشته اند المکتوب و در ذکر حضرت مخدوم زاده
 اکبر ایرا و یافته کمالا یخفی عن نظریها فسرزند هفتقم جناب حضرت
 مجد الفغانی شیخ محمد یحیی نام داشتند المصنف بشاه جیوایشان هنگام وفات
 والد بزرگوار خویش در سن هفت هشت سالگی بودند حسن تربیت برادران
 گرامی چون از تحصیل علوم ظاهری فارغ شدند کسبک طریقه علیها از ایشانان نمودند
 و باعلی درجات کمال و اکمال فاض شدند مکاشفات بلند و معارف رحیمند دارند که
 بعضی از آنها را بزبان قلم معروف حضرت عروة الوثقی نموده اند و بجواب صحت
 و ستم از ایشان سرافرازمی شدند چنانچه در مکاتیب معصومی مند حجت و در
 سفر جرین الش یغین زادها الله شرفا و تعظیما هم کاب برادران بزرگوار خود
 بودند و از ائمه متبرکه که مستفیض و مستنیر شده اند تصبیه حضرت خواجہ خور و ولد خو جہ
 بزرگ و در عقد ایشان بود در سنہ ہزار و نو و ہشت ہویصال ایزد و متعال مشرف
 شدند رحمۃ اللہ علیہ رحمۃ واسعة خدمت حضرت وحدت قدس سرہ تارخ
 وصال ایشان را در قطعہ نظم کشیدہ اند قطعہ

آن عارف باللہ تبارک و تعالی	جبریل صفت رفت سوی عالم بالا
تاریخ و صاحبش جو پیر سنا غزین	کو بود وی شیخ محمد یحیی

و از خدمت ایشان و و پس خلف شدند یکی حضرت شیخ ضیا و الدین قدس سرہ
 و یکی حضرت شیخ فقیہ اللہ رحمۃ اللہ و این ہر دو مخدوم زاده فایض بہ کمالات

۱۰۹۱
 ۱۰۹۱
 شیخ محمد یحیی

ظاہری باطنی بودند و خدمت حضرت مجدد الف ثانی قدس سره الاقدس یک صبیح
 و ششمنده آنرا به پسر بر او خویش قاضی عبدالقادر که ولد شیخ عبدالکفران اند که بر
 حضرت مجدد الف ثانی رضی بوجه اند نسبت نمودند و خدمت قاضی عبدالقادر
 را از صبیحه حضرت مجدد الف ثانی رضی بوجه اند پسر ماند شیخ محمد فضل الله نام و می آرند
 که حضرت مجدد الف ثانی رضی بوجه اند فرزندان خود وصیت فرموده اند که همه مراتب متابعت
 سنت بجای آید و بعد از آن از صبیحه مادر زندی متولد شود آن را بر قبر من محازی و شش
 من بدارید تا این سنت مبارک نیز او اشود که جناب حضرت نبوی علیه الصلو
 والسلام فرزندان حضرت فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنہا را بدوش مبارک خود
 سوار نموده اند از خدمت حضرت شیخ محمد فضل الله قدس سره و و پسر خلف
 شدند شیخ حسام الدین و شیخ سفا محمد شیخ عبداللطیف و شیخ عبدالرحمن و شیخ
 ذین الدین قدس سره اولاد ایشان اند و میان فضل احمد جیو که ارشاد
 ایشان الیوم بسیار است از اولاد ایشان اند چنانکه خدمت میان فضل احمد قدس
 ولد میان نیاز احمد اند و وی پسر میان سفا احمد مذکور فوق است و وی فرزند شیخ
 محمد فضل الله قدس سره اند رحمهم الله تعالی رحمة واسعة واسعة

تذکره ششم از منتخب یوم در ذکر شیخ عبدالاحد ولد
 حضرت خازن الرحمه رضی الله تعالی عنہما

مشهور است بحضرت و عدت قدس سره مخفی مانند که ایشان در سائر احوال به فضائل صوتی
 و معنوی ممتاز بودند از آنکه ایشان با وجود حصول نسبت والد بزرگوار خویش از خدمت عم
 عالی مقدار خود نیز فایز شده اند و سالها کسب لوک باطنی فرموده اند و در باده خلعت
 ایون قبولیت خلط نموده اند و برکات مین را با فیوضات بسیار جمع ساخته اند که

ارثا و ایشان استوار آمد و پیش طلاق شان مرتفع شده و خدمت خالقاه معنی والد بزرگوار
 فی سائر اخوان تعلق بایشان داشت در میان خوان مشهور بحضرت میان گل
 بودند و چون طبع موزون داشتند اشعار زنگین فرموده اند مختص خود را و حدت
 قرار داده و باین مختص چندان شهرت یافته اند که گویا لقب مبارک ایشان شده
 و خدمت ایشان دو مرتبه بشف زبانت روضه جناب رسول الله صلی الله
 علیه و آله و صحبه وسلم و طواف بیت الله الحرام زادها الله تعالی شرفاً و تعظیماً
 مشرف کامیاب شد اند مرتبه اول بم رکاب والد بزرگوار و عم عالی مقدر خویش
 رخصت الله عنهما بوده اند و مرتبه ثانی همراه حضرت حجت الله قدس بودند در
 مرتبه اول عمر مبارک ایشان قریب هزاره سالگی بود کتاب لطائف مدینه بیبارت
 تازی در غایت فصاحت و بلاغت و احوال و آراء و والد بزرگوار خود املانموده اند
 و تصانیف ایشان بسیارند و از آن جمله حاشیه بر بعضی اقوال تفسیر بیضاوی و سلسله
 الجواهر در شرح چهل حدیث و خزائن الموده و منشور الدرر فی فضائل السیر و صحائف
 تسبیح و برهان علی و بدائع الشرائع و جینات شامیه و سبیل الرشد و آسرار الجمعه و رساله
 منع سبابه و شرح رباعیات حضرت خواجه بزرگ رضی الله عنه و تشوایه التجدید فی خیر العلم
 و مناقبات کبیره و مناقبات صغیره و قصص برحق و نشر العطر و رساله در شرح بیت
 مشهور فتوی منوی منوی من علم حق در علم صوفی گم شود و این سخن که باور مردم شود
 و فیض عام در شرح کلمه تسبیح و شرح کلمه تهلیل و شرح کلمات قدسی آیات مکاتیب
 مجددی و اسرار فقر و چهارمین و غیره اما این چند فرد از ابتدای چهارچین که در نعمت
 سید کونین علیه الصلوٰة والسلام فرموده اند اینجا ایلد شد و زینت این و رائق گردید نعمت

محمد سرور عالم رقم زد
 زبیر اول تعظیمش تکلم

دبیر قدس چون اول قلم زد
 سان غیب چون شد دوزخ

در این کاشانه تصویر تقدیر
 ز سر و شش قدر بالا شد جهان را
 جمال پاکش از نور جلال است
 از عمل او کنم یک نکت سر
 ز مویش گر سخن در نامه آرم
 کند تا نصف آن زلف دلارا
 بلال بر ویش تیغ یکد لاله
 بزلفش بال کثرت بسته تقدیر
 ازان ابرو که آمد جان کونین
 و گویم سو برو براسهای گواهی
 و چشمش نشسته بخش نشانین است
 حیای چشم او را چون دهد یاد
 بیان قدر او کا عظیم است
 کجا خط لبش کو سبزه تر
 بلند از پیشش مقدار کونین
 کشاده از میان ابرو ان ماه
 زده گاه بر برابر و چین تهدید
 بر پیشش مهر ایند از غلط دور
 بیاد رنگ بویش باغ باغم

نخستین گل محبت کرد و تحریر
 چو قمری طوق مهرش قمر سیان را
 وجود نور را سایه محال است
 زبان صد بار شویم زاب کوثر
 سخت از سنبلی تر خامه آرم
 بر شکر تر قلم بچسبیده خود را
 بود بر بان قلمسح بهر گمراه
 بفرش نقش و حدت کرد تحریر
 توان جستن نشان قاقچ سین
 بعراج حقیقت شاهر ای
 دوا بر و قبله گاه قبلتین است
 که سر مه در گلهوی خامه افتاد
 نشان او صراط مستقیم است
 که آن از آب ستاین ز آب هر
 ازان یک کوه چه تا قاقچ سین
 برنگ سکه در دو اسم هند
 چو بر بالائی بسم الله شد بدید
 چو در مصحف نمایان آیت نور
 چو غنچه عطر بر ورش و ماغم

آن آیت نور

خدمت ایشان بعد وصال والد صاحب کمال پنجاه و شش سال بر مسند ارشاد و کمال
 انکاد شتند و ازان جمله شش سال کسب و اندوختن چنانچه ایما بر آن رفته بخدمت حضرت

عروة الوثقی رضی اللہ عنہا سلوک نمودند و از نسبت های مخصوص ایشان بهره ور شده فقیر از زبان
 مبارک حضرت شاه عطاء اللہ قدس سره که والد والده فقیر اند شنیده ام و خدمت ایشان
 از اکابر مسموع و شتند که روزی جناب حضرت عروة الوثقی بمن بحضورت وحدت
 قدس سره حاضر فرمودند که وعده تومی نمایم که چیل توجه بتوجہ عنایت نمایم و بهر توجه آنقدر
 ترقی در حال تو خواهد شد که در مدت مدید حصول آن بدشواری باشد آزان جمله سی و چهار
 توجه عنایت شده بود که مقدمه انتقال حضرت عروة الوثقی رضی اللہ تعالی عنہ
 بعالم فرخ نمود پس از این واقعه جان کاه روزی حضرت وحدت قدس سره را
 سره بر قبر متبرکه ایشان رفتم معروض داشتند که از جمله توجه های موعودشش عدد توجه
 باقی است امید از الطاف حضرت آنکه بوفای انجامد ایشان چنانی باشد که بر قبر فقیر متوجه شده
 بنشینم تا آنچه بعد و موعود خود ایفا رود و خدمت حضرت وحدت عرض نمودند که وعده
 در حالت حیات بود الحال نیز بهیئت حیات شده توجه عنایت شود معلوم ایشان شد
 که در خلوت آمده باش یعنی وقتیکه دیگر بر قبر حاضر باشد ایشان وقت را مراعت نموده
 بر قبر مبارک می رفتند و حضرت عروة الوثقی بهیئت حیات شده از قبر مبارک خروج
 میفرمودند و توجه می دادند و در ششم که اتمام موعود بود حضرت وحدت قدس سره
 سیاهی و قلم همراه داشتند بعد از فراغ توجه عرض نمودند که بدستخط مبارک نوشته عنایت
 شود که آنچه بعد الاصل وعده رفته بود که چیل توجه خواهم داد و از آنها سی و چهار توجه در
 حالت حیات داده شده بود و شش توجه باقی را بهیئت حیات شده ایفای موعود دادند
 خدمت حضرت عروة الوثقی قدس سره الغر بیدستخط مبارک خود عیدارستی که قرین این
 بوده باشد نوشته دادند حضرت وحدت قدس سره آن نوشته را بسا اثری اعمام خود
 نمودند همه مخدومزاده گان دستخط والد شریف خود را شناخته و حضرت حجت الشریع بر
 پشت آن کاغذ نوشتند هذا هو الحق الیقین بلی از اولیکه الله لا یخونون بل ینقون

میرد امر از در خدمت ایشان در سن هفتاد و هفت سالگی بجوار رحمت حق پیوستند
 خواهی عظم کشمیری که از فدویان صمیمی ایشان بود در کتاب اشجار الخلد و انوار الاشجار تاریخ ایشان
 بتکم کشیده قصیده های طولانی ترتیب داده است اینجا بذکر چند فرموده که ماده تاریخ از این
 استنباط شود اکثر فرستند هذا هو النظم

از عمر مبارکش بارشاد از وحشت این سده کادن شده باز هوای لامکان شد این حال که جان دل بفرسود در جمع که عید مؤمنین است حوران بهشت خاک رهش رضوان ز بهشت کشید می گفت پس از هزار چوبیف عبد الاحد آن امام قیوم آریسته شخت معرفت را	بگذشت چون سال هفت هفتاد رد کرد سوسه رفیق اعلی ارشاد فرستاده سیان شد در بیت ششم ز ماه حج بود :- تشریف وصال شاه دین است غلمان بصفای دل فدایش امروز بکام دل رسیده این بیت برای سال تالیف احمد سیر و سعید معصوم :- اظهار نمود رحمت را -
---	--

ولین نیز منظومه او است هذا هو

کرد حلت قطب نشانی که بود از فیض نشت گفته گل منبع اسرار ذات له یلد از عنایات ازل افرش سید	در روح عارفان رستند همچو او در باغ وحدت سرسبز مطلع انوار الله الصمد با کمال فضل معصوم ابد
---	--

ز در قسم اعظم سال وصل او
هادی دین بود شبیر عبدالحق

یادی دین بود
۳۱۱۲۶

وله ایضاً

چو شیخ عبد الاحد آن قطب آفاق
سفر کرد اختیار از دار دنیا

چراغ افروز بزم قدسیان شد
بر او رخ چرخ مانند سیاه

وله از جبر آن سخیل اقطاب
بر ازل دل قیامت گشت برپا

چو پیر سیدم ز اعظم سال و صلوات
بگفت رفت سناه دین و دنیا

المهی خاک پاک مرقدش باد
ضیای بخش سواد دیده ما

فرزندان گرامی ایشان که بدرجه کمال رسیده اند چهاراند منهم حضرت شیخ
ابو حنیفه قدس سره بعد از رحلت والد ماجد خود پنج یاشش سال زینت ده
خانقاه عالم پناه بوده اند غرض شمس صفر اوائل سال هزار و یک صد و دو و بر مرض اسهال
رحلت فرما شد در روز و نو فرزند ارجمند گذشتند یکی از ان دو عارف الهی شیخ
محمد زکی قدس سره خدمت ایشان دو مراتب بطواف بیت الله و زیارت
روضه مبارکه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم شرف اند
اند و صاحب جذب قوی بوده اند و در ان اسفار بهر بلاد و بقاع که تشریف
برده اند جماعه اکابر صلحائی و فضلائی قدوم سینت لزوم ایشان را معتقد نموده
از برکات ایشان حظ و افروز رخ کامل حاصل نموده اند فرزند و یم حضرت و حدیث
عارف متقی شیخ حضرت محمد تقی اند که بفضائل صوفی معارف معنوی متصف بوده اند

وہرت مدیدمروج خانقاہ والدبزرگوار خویش شدند و عالمی زایشان منور شد طبع موزون
نیز داشتند و در رنگ والد خود بسیار رنگین فرموده اند و تخلص مبارک نفی تجویز
فرموده بودند و این فرد از اشعار ایشان است فرد -

عمر گذشتہ را بتاسف نفی چه سود | کے آید آن خند کہ از نصرت بگذرد

و این فرد نیز از ایشان است فرد

پیگرستی بر سر راه است مشتے استخوان | تدلانی نفی اہل تے عصا باید ترا

قرزند سیہ جناب حضرت و حدت قدس سرہ زبیرہ اہل ارشاد شیعہ
محمد مراد قدس سرہ کہ در سفر حرمین اشریفین در رکاب والد خویش رحلت نمودند
از خدمت ایشان یک پسر ماندہ مشیخ انوار اللہ قرزند چہارم خدمت حضرت
و حدت قدس سرہ العزیز حضرت مشیخ نور الحق کہ کجیج علوم ظاہر
و فیوض باطنی مشرف شدہ اند و اکثر مناصب شریعیہ بایشان مفوض بود و مخفی نماند
کہ حضرت شاہ عطاء اللہ قدس سرہ کہ جد مادری فقیر اند ایشان و والد جد
ایشان پشت بہ پشت بطنائے بطن از احفا و حضرت خازن الرحمۃ و حضرت
و حدت شدہ آمدہ اند و جد امہ اعظم ایشان نواسہ حضرت خازن الرحمۃ بودہ
فی آرند کہ والد ایشان از اولاد حضرت حاجی عبد الوہاب بخاری بودہ اند بزیرارت
بیت اللہ رفتہ بودند از آن جا ملہم شدند کہ در سہ ہند رفتہ صبیہ حضرت خازن
را در عقد خود آرند چون ایشان بدار الارشاد سر ہند رسیدند از خدمت حضرت
خازن الرحمۃ رضی اللہ عنہ طلب خویشی نمودند و اظہار کردند کہ ما مور بر آنم خدمت
حضرت خازن الرحمۃ فرمودند کہ ما نیز اگر ما مور شویم قبول خواہیم کرد ہاں شب و قہ
بزیرارت جناب بضعتہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم حضرت
فاطمہ الزہری رضی اللہ تعالیٰ عنہا مشرف شدند و حضرت زہرا رضی اللہ تعالیٰ

فرمودند کہ صبیہ خود بچا در مانداز و بفرزند ما بده خدمت حضرت خازن الرحمۃ بجان
 منت داشته قبول نمودند فدای آن ثقب صبیہ خود را بے آنکہ برسم اہل زمانہ بطور عروسی
 طوی نمایند بہ طویق نذر بجبالہ عقد ایشان در آور و ندادان روز اولاد ایشان از حفا
 حضرت مجددی شدہ آندہ اند و خدمت شہاد عطاء اللہ مکرور صبیہ حضرت قطب الاقطاب
 حاجی غلام محمد معصوم قدس سرہ الاقدس نکاح فرمودہ اند کہ ہمیشہ حضرت
 مرشدی قیوم جہان بودند و والدہ فقیر از ان عقیقہ تولد شدہ اند پس باین تقریب والدہ
 فقیر ہم نواسہ حضرت خازن الرحمۃ شدند و ہم نواسہ حضرت عروۃ الوثقی فی
 گردیدند و حضرت حاجی عبدالوہاب قدس سرہ کہ جد اعظم حضرت شہاد
 عطاء اللہ اند ایشان از سادات بخاری و بلوی اند از اولاد حضرت سید جلال الدین بخارا
 رضی اللہ عنہ خدمت حضرت حاجی عبد الوہاب قدس سرہ ہم عصر جناب حضرت مجددی
 الف ثانی رضی اللہ عنہ بودہ و مکاتیب قدسی آیات بطرف ایشان مرسل شدہ و
 در آن مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ اظہار مودت با ایشان مینمایند
 و می نویسند کہ ازین رابطہ مودت کہ نسبت اہل بیت نبوی علیہ الصلوٰۃ و السلام
 حاصل وقت من شدہ امید واری عظیم بہم رسیدہ و دیگر ازین مقولہ شعر تعظیم ایشان
 باشد در آن مکتوب بسیار مند رحبت انشاء اللہ تعالی در تخب سابع در تذکرہ حضرت
 والدہ آن مکتوب را با شجرہ نسب مبارک ایشان تحریر خواہد شد و باللہ التوفیق :-

مُتَخَبِّ رَابِعٍ اَزْ مُتَخَبِّاتِ سَبْعَةٍ اَلَا ذِکْرُ

اَحْوَالِ حَضْرَتِ عُرْوَةِ الْوَثْقِيِّ مَحْبُوبِ بَحْمَانِ قِيَوْمِ عَالَمِيَانِ
 کاشف کتب مکتوم حضرت امام محمد معصوم رضی اللہ عنہ

و تذکره اولی منتخب ما به در ذکر تولد جناب حضرت
 عروة الوثقی تا رسیدن ایشان معلوم ظاهر می و فیوضات
 باطنی از خدمت والد بزرگوار خود رضی الله تعالی

محقق نماید که خدمت حضرت عروة الوثقی خواجده عین معصوم فرزند ثالث
 حضرت مجدد الف ثانی دوز و قائم مقام ایشان چنانکه حضرت مجدد الف ثانی
 ایشان را بر سایر فرزندان خود و فضل میدادند و برادر بزرگ ایشان حضرت
 خازن الرحمة رضی الله عنه با وجود کمان سالی خود ایشان را از خود ممت
 دانسته مسند ارشاد و ابایشان سلم داشتند و نیز منصب قیومی که از جمیع
 مناصب کمال فائق است بایشان رسیده چنانچه حضرت مجدد الف ثانی
 بایشان می فرمایند که ایشیا از قیومت من بتو راضی تر ند چنانچه در مجلس مذکور
 گردانند انشاء الله تعالی و بشارت اصالت نیز بایشان داده اند بجا
 که فرموده اند که بقیة از خلقت سرور دین و دنیا علیه و الله و صحبه و البرکات
 المعلى مانده بود آن را اولش گویان بیک فرم از دو تمدن است و عطا فرمودند
 و تحمیر طینت و از آن فرمود و آرزین راه آن فرود از اصابت به و رسالت اندازان بقید تحمیر طینت
 آن فرود نیز بقید طینت مانده بود آن بقید نصیب یکی از مستهبان آن فرود است تحمیر طینت و از آن
 فرموده اند و باندازه آن خطی از اصالت نیز یافتند که بلفظ استمع المغفرة انکارم که نصیب
 که حضرت مهتد کوه عود را علیه الرضوان از اصالت است از راه حضرت
 عیسی علی نبینا و علیه السلام و نیز خطاب فرموده بحضرت عروة الوثقی
 فرموده اند که هر قدر که نصیب از اصالت داری موافق آن نشاء محبوبیت در زباده

صفائی
مستفیدان

توسوع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی در حق ایشان نشان داده اند که بفضل ایشان علیهم السلام فرزندان و چه اصحاب یعنی بر سائر مستفیضان والد ایشان در رنگ قطعی است چنانکه حضرت مجتهد الف ثانی رضی بہ کرات و مراتب ایشان را تلمیح فرمودند

بعد از این هرگز نہ بین هیچ نماز و گریه است | آنچه من می خواره و مثل تو سرشاری دیگر

و نیز فرموده اند کہ محمد معصوم محمدی المشرب است و نیز در مکتوبی بزرگداشتند اندکہ از فرزندی محسن معصوم چه نویسد کہ وی بالذات قابل این دولت است یعنی ولایت خاصه محمدی علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و نتیجتاً چون ایامی از فضائل ایشان نموده شد الحال از ابتدای تولد مبارک ایشان تا انقضای مدت عمر شریف ایشان بطریق ایجاز و اختصار چنین نوشته میشود و گوشه شریفی است تا نماز و آداب کثیر السعادت ایشان در موضع بستی ملک حیدر کہ قریب بدومیل خام کہ از دارالارشاد سرسبز است واقع شد یازدهم شہر شوال المکرم در حد و وسعت یکپزار و ہفت چہری بود کہ ابواب فتوح و برکات بر کافال عالم از ان رو بداد فرود

بود چون نبی طینت پاک او
بسو شد ز کوشش ہزاران ولی

سرشتند از نور حق خاک او
بنی نیست بسکن برنگ نبی

خدمت حضرت مجتهد الف ثانی رضی فرمودند کہ قدم ہمینت از دم محمد معصوم یعنی ولادت او ما را بس مبارک ہایون آمد کہ بعد از تولد او سچند ماہ بر ملازمست حضرت خواجہ محمد شرف شہید و دیدیم آپنہ دیدیم فرد

کافتا و ترا گذر بسویم :-

اقبال کشود در بر ویم :-

و نیز فرموده اند کہ از اقصای علوم استعداد وی بود کہ در ایام سہ سالگی بجا سعادت استعداد و حقیقت تجلی ذات و حرف توحید لب کشود و می گفت من آسمان من نعیم من فلان و من فلان یعنی از ارض و سما و ستمف و جدران و وحوش و طیور و حجر نباتات

ہرچہ در نظر آدمی آمدے گفت آن منم آن منم فرد

چون ز لہجہ از سپندان تاب عود نام جملہ چیز یوسف کر وہ بود

آنچہ اکابر سلف عمراد سلوک جذبات گذرانیدہ حاصل نمودہ و کمال دانستہ و محی اول
فطرت بسیر مرادی قطع نمودہ متوجہ فوق الفوق گشتہ خواہان مطلبی شدہ کہ دست دراک
اکثرے ازال اللہ از دامن آن کوتاہ مصرعہ سالے کہ نکوست از بہارش پیدا است
مے آرند کہ زبان زد ایشان در ایام طفولیت کلمہ از سلوک بود تہر کہ امید بندے
فرمودند از سلوک یعنی الزام السلوک این کلمہ جامعہ شعر است بر کمال التزام
سلوک در حق خود و در حق غیر خود کہ بمقام دعوت و ارشاد مناسبت کمال دارد
و از شفقت عام کہ خاصہ بمقام دعوت است خبر میدہند بدلات بہدایت کلی مے
نماید ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم
مصرعہ قیاس کن زگفتان من بہار مرا بہ و اسم مبارک ایشان چون
ذات شریف شان معصوم است نیز مدل است بعصمت ذاتی و محافظت جبلی
اما لقب ایشان مجدد الدین است و شیوہ ایشان ثبات و تمکین و مشہور بہ
عمروۃ الوثقی یعنی دست آویز محکم چون فیض بجز ایشان در وسائل دست آویز
ندارم بہذا در این کتاب ہر جا اسم ایشان را عمروۃ الوثقی مے آرم و از ادب بان نمود
رالاتق تکو اسم ایشان نمی دانم اما سعادت زبان را نیز در ذکر اسم ایشان شمارم
اللہ دد القائل قطع

گرچہ ذرات تم جملہ بنامش گویند
گر این نام شرفیش ز سرانم جفاست
آنکہ پیش تو اضع قد افلاک و سماست
بلفش جملہ با سر حقیقت اناست

آنکہ ناش بزبان بروم از بی دست
یک زباخاکہ زبان نیز سعادت طلب است
قطب حق ہادی وین خواجہ محمد معصوم
ظاہرش جملہ بانوار شریعت روشن

قطع شد بر قدا و خلعت تیمورت

آرے این خلعت فاخر کین قد زیباست

قد سنا الله تعالى بيرة و افاض علينا وعلى العالمين فيوضه و فتوحه فرد

رشته عظیم بسیار باسته دراز

تا تو شی شرح آن بچید کمال اندکے

خدمت حضرت مجدد الفثانی رض فرمودند کہ اقتباس محمد معصوم نسبتہائے مارا یوما
فیوما انا قانا بصاحب شرح و قایم می ماند کہ در خطبہ کتاب خود آورده الفہما
جدی الوقایہ سبقا سیتقا و کنت لجرے فی میدان حفظہا طلقا طلقا حتمے
اتفق اتمام تالیفہا مع اتمام حفظی حضرت وحدت قدس سرہ فرمودہ اند فتنوسے

مجدد بر توصیف اولب کشاد

بفرمود کای طفل عرفان نژاد

ز عرفان نوشتم ورق در ورق

ہمہ خواندی از من سبق سبق

تو یک نقطہ زین لوح نگذشتی

ہر آنچه نہادم تو برداشتی

تو آخر چو من قطب و ران شوی

ز من این بشارت بیاورے

چون در نہاد ایشان آمار شد و رشاد و علو استعداد از زمان صغرس مشاہدہ
می فرمودند و نظر عنایات شامل حال ایشان مرعی داشتند و منظر ظہور کمالات خفیه
کہ در کمن استعداد ایشان مودع بود می بودند و می فرمودند کہ چون علم مبدع حاصل
است از تحصیل آن چاہ نہ بود از ان بہت بہ تحصیل علوم از معقول و
منقول دلالت می نمودند و از کتب و قیقہ بقراءہ صفحہ صفحہ ورق ورق امر کردہ
می فرمودند کہ بابا زود از تحصیل علوم فارغ شوید کہ ما را بشما کار ہای عظیم است و اکثر
علوم از خدمت والد خود اخذ فرمودہ اند چنانچہ حضرت مجدد الفثانی رض نوشتہ
اند کہ درین ایام فرزند می محمد معصوم جو اہر شرح مواقف را تمام کردہ
اشنامی سبق او قباحت ہائے این بیخردان بوضوح آمدہ و فائدہ بآں مرتب شد
لکھنؤ الذی ہدنا لهذا و ما کنا لنہتدک لولا ان ہدنا الله لقد جاءت

رسد دنیا بالحق باجماع بعضی از علوم را از خدمت برادر اکبر خود قدوة الاولیای می حضرت
 شیخ محمد صادق رضوی بر خیزد از شیخ محمد طاهر لاهوری که از فحول علمائے
 و اعظم خلفائی والد ایشان بوده اند حاصل نموده اند و از امان و دیگر نیز مستفیض شده
 اند و از کتب حدیث را نیز از والد خود با حدیث مسلسل یافته اند بتوجه شریف مجدد
 و محبوبیت ایزدی به سنت والد بزرگوار خود و اخوین عالی مقدار خود و حسن شائسته
 سالگی از تحصیل علوم فراغ کلی یافتند و در ضمن این علوم ظاهری اکثر کمالات باطنی را
 نیز حاصل نموده اند اما بعد از فراغ بیگمی هست و تاحی قوت باقت باس انوار والد عالی
 مقدار خویش مقدار مشغول شدند و آناناً باسرا خاصه و معاملات متعده و مقامات
 فخریه و درجات عظیمه و کمالات بلند و حالات اربمندا ایشان محقق شدند و در رنگ
 حضرت مجدد الف ثانی رضی بجمع فضائل ایشان منصفی گردیدند **نظم**

هست این حضرت ایشان المصوم
 صوت شرع مجسم کمال تقوی
 در کمالات مجدد که تقرب بچرخت

که چنان است مبر از ثلوث یحسر
 خلعت نازده سنن شل آمدور بر
 کلام بر کام بهر ترس اش کرد گذر

و نسبت محبوبیت آن قدر با ایشان غلبه داشت که تقریر و تحریر را بر نفس تابد فرزند

تواضعی نمی گنجی به سالم
 راه گز گنجی در آغوشش

بیکن ایمانی ازان در این معنی یافته می شود که خدمت حضرت والد ایشان هر چند
 برای نکاح آن مخدوم زاوه متوجه میشدند که ماذون گردند بدان مامور نمی شدند و چنانچه
 در این اندیشه بودند تا آنکه روزی برای بول بالای باسه برآمدند بعد از نشستن
 دیدند که چند دانه گندم سبحا افتاده است از غایت رعایت ادب آن جا بول نمودند
 با وجود غلبه آن در این اثنایم شدند که در نکاح فرزند تو اذن دادیم و منکشف ساختند
 که منع از این امر از کمال غیرت الهی جل شانہ که در حق این فریاده بوستان محبوبیت است بود بیت

یونہی گل را نیم می آرد زان بغیرت ز اشتمام تو ام

بعده بدالات مولانا طاہر لاہوری قدس سرہ کہ از خلفائی والد ایشان بودند صبیہ حضرت سید سمندر میر سفر احمد کہ خدمت ایشان از روم تشریف آورده بودند از جملہ سادات کرام و خلیفہ عالی مقام حضرت محمد و الف ثانی بودند برای حضرت عروۃ الوثقی خواستند خدمت میر مذکور بجان منت نہادہ قبول فرمودند آن بدر فلک سیادت را با آفتاب بروج ولایت اقران دادند و ازین اقران تا مادام قیامت کو اکب ہدایت در شبستان عالم ماندانہ قریب مجیب و جناب والد بزرگوار ایشان با وجود حقوق شتی کہ در ذمہ ایشان داشتند آن قدر در تعظیم ایشان می کوشیدند کہ مافوق آن متصور نباشد می آمد کہ در ایام صغر ایشان خدمت حضرت مجدد الف ثانی در درہلی تشریف داشتند و حضرت عروۃ الوثقی ہم رکاب ایشان بودند و زمی در محل اضطلج ع قیلولہ والد خود خضتہ بودند خدمت والد ایشان بہرت قیلولہ تشریف فرما شدند بد چجرہ چون رسیدند دیدند کہ حضرت عروۃ الوثقی در مقام ایشان آرام دارند خادم خواست کہ خدمت ایشان را بیدار سازد و از آن منع فرمودند و گفتند کہ دوستی از دوستان خدا جل شانہ در استراحت است بہاداموجیب ملال او شود و در بیرون آن حجرہ نشستند با وجودی کہ ایام گرام بود و فرقی سخن از سنگ چون آہنہ آہنہ حرارت داشت باینہمہ مدتے آنجا ماندند تا حضرت عروۃ الوثقی بطور خود بیدار شدند و مطلع شدہ آداب بجا آوردند آن زمان حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ اندرون حجرہ تشریف برودہ قیلولہ نمودند حتی آمد کہ خدمت ایشان در سن چہارہ سالگی بودند کہ بعض والد خود رسانیدہ بودند کہ من از خود نو سے می یابم کہ تمام عالم از ان نور منور است چون آفتاب اگر آن نور فرورد و عالم ظلماتی حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ تظہیرت با ایشان دادند و فرمودند کہ

کہ تو قطب وقت بشوی و این سخن را از من بیاور و خدمت حضرت عروة الوثقی
 در بعضی مکاتیب خود بعد از نقل بشارت مسطورہ نوشتند اندلہ سبحانہ الکل کہ
 موعود و منجر گشت و اثر بشارت بحصول پیوست کذلک نور ارشاد ایشان در اطراف
 و کناف عالم منتشر شد چنانچہ این نوشته ایشان بر این مدعا شاہد عدلست
 بر حال تو ہم حال تو برمان و ویسل بجزم خداوند جلشانی بطفیل رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ و آلہ و صحبہ وسلم و یمین تو بہ حضرت پیر دستگیر قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ
 معاملہ تسلیک تکمیل بغایت سہولت پذیرفتہ و راہ وصل اقرب گشتہ و کار دہور
 با پیام و شہور مقرر شدہ ہر چند بحسب کیت مسترشدان این معاملہ قلت دارد چہ
 این وقت کثرت آزار بتابد لیکن از روی کیفیت افزون و بیش از پیش است یکی از
 مسترشدان بواسطہ در ہفت روز از ابتدای تعلیم طریقہ فنا فی قلبی در خود نشان
 میداد و چیز با بیان مینمود کہ گویا بسوالی فنا فی نفس رسیدہ و ما ذلک علی اللہ یغنی
 و اکثر مجازان فقیر کہ از احوال مسترشدان خود بیان میکنند و قصص سرعت حصول
 کہ میگویند عقل عقیل در تحجیر ماند **فرد**

اگر باد شاہ بر در سپہ زن | بیاید تو لے خواجہ بہت کن

تم کلامہ اشرف بہ بعضی از خصوصیات ایشان در احوال حضرت خازن الرحمۃ
 ذکر یافته چنانچہ از خوانندگان معنی سخا بہ بود و حضرت عروة الوثقی نیز بعضی کتبوبات خود
 نوشتہ اند کہ در نماز عصر بوم بسط عظیم روی داد و مرتلت عالی و کیفیت بس
 شکر ف کہ ہرگز مثل آن رونداہ بود بلکہ مخطور تصور ہم گشتہ شرف و رویافت
 و آموکے در میان آمد کہ مصداق لاعین دأت و لا اذن سمعت تو اند بود
 نہ زبان رایائے گفتن و نہ قلم راتاب نوشتن **فرد**

زیاد حافظ این ہمہ آخر ہر زہ نیست | ہم قصہ غریب حدیث عجیب ہست

تخصیص

الکلام که وصول آن وابسته بنشار اصالت و محبوبیت ذاتی است مانا که آن مقام را
 خصوصیتی به کاتب بود که در آن بارگاه خود را منفر و درید تنگ کلمه طیبیه و سایر
 الفاظ ذکر مثل تسبیح و تحمید و تکبیر را در آن حریم قدس گنجانش نیافت اگر گنجانش است قرآن
 را و نماز را هم ببلایه آن سوامی تملادت قرآن مجید و ادای نماز نسبت بان مقام تعظیم
 می نماید و می فهمید که هیچ کسب عمل را در حصول این نسبت علیه مدخل نیست مگر بهت صرف
 است سابقه عنایت می باید و دیگر هیچ مانا که بر یا عنایت مجاهدات در مبادی قرب لایق
 دخل دارد تا زمانیکه سیر در اصول است اعمال سودمند و نتایج بخش است که بوسیله
 آن سالک مستعد تر قیامت می فرماید و از تکرار کلمه نفی و اثبات از ظل باصل راه
 می کشاید و از اصل باصل عروج می نماید و آنچه مذکور شد آنجا اصل اصل را در
 رنگ ظل در راه باید گذاشت بر یا عنایت شاقه در حوالی آن بارگاه مملی راه
 نمی کشاید وصول بان منوط بمحبوبیت محض است یا محبت صرف خصوصیت عدم
 شرکت احدی که بالا مذکور شد چون نیک تامل دید از این راه گذرست که هر
 کس که باین منزلت رسیده است مقامی از خود دارد که دیگر کسی را باصالت
 بان شرکت نیست هر چند و اصلان آن مقام اقل قلیل اند از آنجا حضرت
 ایشان را در آنجا ملاحظه نمود بنفایت عظمت و نهایت اہت و علو شان در نظر در
 آمدند چنانکه عقل در وهم و ادراک آن حیران و سرسپهر است و زبان قلم و قلم زبان
 در بیان آن عاجز و قاصر باند دانست که عالم را نقل حضرت حق جل سلطانہ و نستن
 یا مرآت او تعالی تصور نمودن و موهوم دیدن و کمالات منعکسہ ظل را باصل سپردن و
 نقل را خالی بلک معدوم فهمیدن بعد از آن آنجا کمالات اصل متحقق بودن همه در
 قرب و ولایات است که از ظل باصل پیوستن است می فهمید بعد از آن که اصل را در
 رنگ ظل در راه گذارد و بحوالی آن حریم اقدس برسد ازین امور هیچ در کار نیست بلکه

می فهمد

متصور نبود و آنجا نخل و نهنق نیست او صاف را باصل داده خود را فانی و ستمگانه
 و بقاصی تحقیق به عمل پیدا کردن مشهور و نمی گردد و وصول آن موطن را راه جداست
 از این بر آن مقام رسیدن دشوار است هر کلامه الشریف و نیز خدمت
 حضرت عروۃ الوثقی رضی بعضی مخلصان در مکاتیب شریف خود نگارش فرموده
 اند که از شمول عنایات که در باره این عاصی واقع است چه نویسد مصرعه
 و او او را قابلیت شرط نیست قبل من قبل بلا علة اگر تفصیل آن پر دازد
 بچشم که قلم تاب آن نیارد و کاغذ بسوزد و مشکلم و مستمع از هوش روند بعد از آن
 که گوید و که شنود و خوش گفت بدیت

سراپا آتش اشب قدح کو و گری پر کن || که خواهد سوخت مجلس تو می در جام خواهی خورد

ایضا لطافت مملو زبان رانی گیر و بضیق صد دی و لا یطلق لسانی
 مصرع سخن از لب تو گفتیم به هم سخن گره شد که مستمعان مشکلم را معذور دارند
 الی آخر کلامه الشریف مذکور فی زبدة المقامات و نیز از مرآت
 ایشان است نقل از جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی که روزی حضرت
 ایشان قدسنا الله تعالی بسره الاقدس پیش از آنکه بسفر اجمیر و آرند
 نواحی آب چناب و رصوبه پنجاب همراه خلیفه عصر دیره بودند و موسم اعتدال
 خریفی در ایام تشریق و قایق اسرار فنا و بقا و زوال مین و اثر بطرز خاص خود
 بیان می فرمودند و سخن از وصول کعبه مقصود و نشان آن بر زبان مبارک
 داشتند و زیاده از یکماه شده بود که همین قسم معارف در میان بود و روز بروز
 غراب و قاق آن می کشود و این فقیر عوامی بنجار آن اسرار می نمود آنحضرت
 همواره در تبیین و تفتیش مایلان بی پروبال می بودند و ترقیب می داشتند توجه بر آن
 می گماشتند تا آنکه در آن وقت که میان قاق مسطوره می نمودند غیر از این فقیر دیگر

در خدمت شریف نبود بعد از استفسار حاصل روزگار و روز این کار نواز شهبادر
حق و می فرمودند و بشارت حصول معاملات مذبوره فرمودند و خداوند سبحان
علی ذلك و علی جمیع نعمان خدمت حضرت مجد د الف ثانی رضی کلمه چند
در مکتوبه در حق ایشان و برادر بزرگ ایشان رقم نموده اند که در می روز بعد از نماز با دعا
در مجلس سکوت داشتیم ظاهر شد خلعتی که داشتیم از من جدا شد و خلعت دیگر بمن منوجه که
بجای آن خلعت نشیند بخاطر آنکه این خلعت زائمه را بکسی خواهند داد و یا نه آنروز
آن شد که آن را بفرزندار محمد معصوم بدین بعد از لمحه دید که بفرزند می مرحمت
فرمودند و آن خلعت و ارباب تمام پوشانیدند آن خلعت زائمه کنایه از معامله قیومیت بوده
است که بتبریت و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط با این عرصه مجتهد او بوده
است و این خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسد و مستحق خلعت گردد امید است
که از کمال کرم آن را بفرزند اعز می محمد سعید عطا فرمایند این فقیر تضرع مسألت
این معنی می نماید و آرزو اجابت می فرماید و فرزند می را مستحق این دولت می یابد
با کار یا کار با و شوار نیست بر اگر استعداد است هم داد او است تعالی فرد

اینجا و درم از خانه چیزهای سخت | تو وادی همه چیز من چیز است

و باین تقریب حضرت خازن الرحمة و حضرت عروۃ الوثقیہ رضی الله عنهما
هر دو در البشک و دلالت نمودند و نوشته اند قال الله تعالی اِعْمَلُوا الْ
دَاوَدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكْرُ اذ می دانند که شکر عبارت
از صرف عبادت جمیع ما انعم الله علیه من البجواد و القوس
الظاهرة و النباطنة الی ما خلق الله و اعطاه لاجله لولاه لما حصل
الشکر و الله سبحانه الموفق و خدمت هر دو مخدوم زاده گان حصول اینها
شکرف ماده خود ما تصریح نموده اند چنانچه در محاشن مذکور شد و انشاء الله تعالی

تذکره ثانی از منتخب بایع در ذکر ایراد بعضی اعراض و مکاتیب لفظ حضرت عروقه الوثقی رضی الله عنه

عریضه اول

عرض داشت بنده کمتربن محمد معصوم بذروه عرض خاک نشینان آستانه علیا رساند
احوال او صنایع خدمه اینجند و دستنویب حمد است سرفراز نامه عالی که به محبوب ممریز خان
مرسل بود و در آن این عاصی مهورنا قابل دوراز کار بر انواع عنایات سر بلند ساخته
بودند شرف از دور و آکان یافت **فرد**

مسئله با شتم که بر آن خاطر خاطر گذرم | لطفهای کنی ای خاکدستان سرم

قبله گاه از احسان های او تعالی چه نویسم و بکدام جوارح مکافات شکر او سبحانه توان
بجا آورد و مگر آنکه خود را خاک سازد بکلی از خود نامی و نشانی نگذارد و هنوز حق آن
بجاینا ورده باشد چه بسا استی که باین طرف منسوب بود البته قاصر بود و بعیب
و نقصان متسم اللهم لا احصى ثناء عليك انت کما اثنیت علی نفسك
مکتوبات و معاملات شریفه جدریده را اخوی خواجده محمد هاشم از آگره فرستاد
علو درجه آن نه بان مشابه است که فرخوردیم هر بے سرا انجام باشد و آنچه اندراج
یافته بود که افراد عالم یکی ظلال اسما و صفات و اچھی است غرضانه پس همه اعراض بود
که جوهری در بیان آنها کاین نباشند تا قیام آنها بان جوهر بود پس از ذات اقدس
ایشان راجز حرمان نصیب نبود و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یکذات
عارف الخ شے در نماز تراویح و در مراقبه مطالعنا این معنی افتاد و دید که اعراضی که ذات
این کس بودند به مهل خود عود کردند و هیچ نامی و نشانی از آن نماند و تمام
مضمحل و محو و تماشایی در اصل خود گشت و هر چند می رود همه در اصل خود می رود

و در اصول اصول الی ما شاء الله تعالی و مشهور گشت که تا هر جا که می روی همه در وجه
 و اعتبارات می روی که اصل اصول اند و از اصول و اصول اصول بذات مجرد رسیدن
 محال است اصول همه انقطاع می پذیرد و ذات عز شانه ما و رار الورا است چه
 اطلاق اصل در آن حضرت جل سلطان ساقط است آخر الامر بیاس کشید بیقین
 معلوم شد که هر گاه اصل توصیفات و اعتبارات باشد نهایت سعی آن خواهد شد
 که خود را در اصول خود منعم و متلاشی سازی و بعد از آن محال در اصل زاصل
 گذشتن معنی ندارد امری دیگر باشد که نصیبی از ذات فرگیرد و جل سلطان در آن
 وقت بخاطر رسید که شیخ محی الدین ابن العربی قدس سره خوشی فرماید و ما
 بعد هذا الا العدم المحض یعنی نیست بعد از فنا و انحال در اصول مگر عدم محض چه
 احوال را در آن حضرت بیاس نیست غیر از انقطاع و ذات مجرد ما و رار الورا است این یا
 ذات عطا نفرمایند بذات تعالی رسیدن محال است و آنچه آن حضرت ایشان نوشته
 اند که این قسم بزرگ در یک عصر متعدد نمی شود و علاوه بر یاس مذکور شد آن قدر غم و
 غصه روند و آن که چه نویسد در آن یاس گاه به بخاطر می رسد که تابع کامل را از جمیع
 کمالات تبسوع نصیب است پس عدم تعدد و دیگر بکدام اعتبار خواهد بود آیا فرق اصالت
 و تبعیت باشد اما این قسم خواطر مسکن آن اضطراب نمی شد مگر می نبود که با و در و دل
 توان در میان آورد آخر الامر توفیق آید که می حتی اذ استیناس المرسل وظنوا
 انهم قد کذبوا بآجاء هم نصرنا الی اخر بکتوب هشتاد و یکم از مکاتیب جلد ثالث
 که نام زد این فقیر گشته اطلاع دادند هر چند مکرر بر آن مکتوب گذشته بود اما گویا از این
 اطلاع داو ن مصاحت نبو که چشم پوشیده از این حرف می گذشتم الحال بتوجه
 شریفی امیدوار است که از این معادری به کشاید چون در عین نوشتن بر این امر
 اطلاع یافت بتفصیل در خود و مطالعه نتوانست نمود انشاء الله تعالی بتوجه

آن حضرت بہرہ ور گرد و محققین سمانند کہ امریکہ آن حضرت طلب آن می نمودند و
 آن وصول بذات بخت بودہ بلکہ حصول نصیبہ ازان مرتبہ علیا بعد از چند گاہ
 از نوشتن آن مکتوبات بآن بیشتر و محقق گشت چنانچہ در مکتوب ہشتاد و ششم کہ بہ
 نام خواجہ محمد حنیف در این جلد مرقوم است تصریح بآن معنی رفته و العبودیت بہ
عریضہ ثانی در بیان بعضی از ذواق مخصوصہ با بیان شمول عنایات اوست
 و تعالی نیز بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند عرضداشت کہ تیرین بندہ محمد بن مصوم فرود
 بموقف عرض باریافتگان عقبہ علیہ میرساند احوال دعاگو یان این حد و دہمین توجہات
 علیہ مستوجب حمد است غیر از آلام فرقت و مہاجرت اندوہے واقع نیست فرد

خیال وصل تو تا حال اندہید || و گرنہ با عم ہجران حیات یعنی چہ ||

سرفراز نامہای گرانمایہ کرامیہ با معارف اسرار سامیپی در پے میرساند و معاملہ
 از حقیض با وجہ بر ند مکتوبے کہ متضمن تجلیات ثلاثہ است در این آوان رسید
 بقدر استعداد خود ازان بہرہ ور گردید و خطی فرا گرفت بعد ازان مکتوبے کہ مشتمل بر
 معارف نور صرف ذاتی است شرف یراویافت در عین مطالعہ آن شعورے از نور
 صرف یافته بود بلکہ فنائی و بقایائی بآن نیز فہمیدہ و تا مدتے در آن استغراق
 داشتہ ہر چند در وقت کتابت آن نسبت مستور است تا وجہش چہ باشد حضرت
 سلامت از عنایت و تعالی چہ نویسد و آزا احسان ہامی اوست جانہ چہ رسان بیان
 نماید کشان کشان می بر بند ہر چند نمے داند کجا مے برند و کجا میرسانند اما التذا
 ذات و کیفیات کہ در این میان رومی میدہند بیان آن نمئی تواند کرد و قریب سیاحت

سُنْ با اختیار خود میروم از قفائے تو - || آن دو کند عنبرین بزم کشان کشان ||

حضرت حق سبحانہ و تعالی علم و تمیز کامل توجہ علی عطا فرماید سبب ذذذ فی جلد
 قبل از این بہ صحوب قاصد و واقعہ نوشتہ فرستادہ است اگر بہ صحت و رقم آن

مستاز شود و کمال بنده پرور می و البتة
 نیز به پدر و پیر بزرگوار خود رضی الله عنه نوشته اند عرض داشت احقر انقدر مت
 محو معصوم بذروه عرض آستان بوستان می رساند از آن روزی که از شرف
 سعادت حضور مجبور گشته است خبری از خادمان آن درگاه باین شکسته بال نسین
 یی نگرانست احوال خادمان این جا مستوجب حساست و اوقات جمعیت بسری
 بردند حضرت سلامت امشب که شب شبیه بیست و ششم رجب الثانی است که
 میان شیخ منزل ازین دار رحلت نمودند خوب رفتند در وقت دفن کلاه بستر کی آن
 حضرت را که پیش بنده بود و رانی کلاهی که آن حضرت بنده را به تخصیص عنایت فرموده
 بودند بر سر ایشان پوشانیدم به مجر و پوشانیدن یا بعد از لحد دید که نسبت خاصیه علیه
 آن حضرت در ایشان جلوه گر گشت تمامی این عزیز را در بر گرفت بعد از آن تمام
 مقبره را نسبتش فرود گرفت بملک تمامی آن گروان و احوال مال ساخت من
 قبل قبل بلاعلة **عریضه رابع** در حصول مقام عالی که باصل الاصل
 متعلق است نیز به پیر بزرگوار خود رضی الله عنه نوشته اند عرض داشت نیاز مند درگاه والا
 محو معصوم بعضی اقدس میرساند احوال این شکسته بان یمن توجه آن کعبه مانی و مال
 بر وجه استقامت است و بیچ گونه در غربت امور رفو را نه یافته امید میدار د که
 بطفیل نظر عنایت آن حضرت در چند نفس عاریتی که مانده نیز رفو را نه یابد و
 ثانیا معروض میدار د که فقیر تا مدت ها مقبوض و منموم می بود آخر الامر بتوجه عالی بسطی
 عظیم رو داد و در آن بسط مقام عالی بس شگرف نمودار شد در آن وقت
 چنان معلوم شد که این مقام فوق جمیع مقامات ظلال است و مقام هل الاصل
 است که شایبه ظلمت بدان راه نیافته خود را تمام داخل آن مقام یافت سر خود را در آن مقام
 و باقی خود را در آن مرکز محاذی بان و بعضی چیزهای دیگر در آن وقت مشهود بود

اگر در حضور می بود و بختی که بعضی می رساند عریضه خاص در
 اشاره بہ حصول نسبت سابقین با معارف متعلقہ آن نیز بوال عالی مقدر
 خویش رضی اللہ عنہ نوشتہ اند عرضداشت بندہ کمتربین محمد معصوم بذروه
 عرض خاکشینان در گاہ عرش اشتباہ می رساند کہ سرفراز نامہ گرامی کہ از سر امی
 ہودل مرسل بود رسید بحمان ہائی افسردہ را سرور کامل بخشید و دلہائی مرد
 راجیہات جاودانی از سر نو از زانی فرمود حمدلہ سبحانہ کہ متعلقان این جا
 ازان مہلکہ بعافیت مانند سفرے کہ مولانا محمد صدیق اختیار کرده بودند و اصل
 ہم در نظر فقیر چندان زیر بانے نمود فرد

باپری روی اگر در خانہ باشد کسی ذوق بیرون چون کند دیوانہ باشد کسی

از ہمت او بلند ہستی مولانا این عزم موجب نمود بانے کہ امریکہ پیش گرفت
 بودند بانصرام رسانیدہ متوجہ امر دیگرے گشتند تا نیا احوال شکست خورد را
 بعضی میرساند حضرت سلامت این فقیر را ازان ہا کہ بعالم فرود آوردہ اند
 نشان آن نسبتہ را کہ در وقت عروج بان مشرف ساختہ بودند میانہ سے یا بد کہ
 از زمین ویسار بیگانہ است بین ویس از این نسبت قلیل انصیب اند بلکہ سپح
 مناسبے تبارند این نسبت مخصوص بسابقان است اصحاب بین در رنگ
 اصحاب یسار ازان کمال چہ دریا بند و ارباب ظلال در رنگ عوام نومنان ازان
 سما چہ فراگیرند محبت ذاتیہ کہ در آنجا ایلام محبوب زیادہ محبت بخش است نسبت
 بانعام او اینجا محققے گرد و چون بدوق و وجدان خود رجوعے کند بے تکلف
 می یابد کہ خطے و حلاوتے بلکہ از دیار محبتے کہ در وقت ایلام محبوب است فرحتے و
 سرورے سے بخشد کہ در ہنگام انعام او نیست توان گفت تصور ایلام محبوب
 فرحی و سروری می بخشد کہ در نفس انعام آن فرح و سرور ثابت نیست چہ در محبت

ذاتیہ ہر چند فرح و سرور از شانہ نفسانیہ منزہ و مبرا باشد اتمیت و کجلیت پیدا
می کند و عالم را تمام اعراض می یابد کہ بومی از جوہریت نیافتہ است و قیام بذات
در حق آل ثابت نیست قیوم جمیع اشیا می اوست سبحانہ مشارالیه بلفظ انما بلکہ مشارالیه
بجمیع اشارت ہم اوست تعالیٰ چه ممکن را ذات نیست و اشارت بعض عین اشارت
بقیوم او است ممکنات را سبعا پیش نمیداند و زیادہ از ارادت خارجی در آنها
تصور نمی نماید قدرت کاملہ او تعالیٰ را باید ملاحظہ نمودن کہ این ارادت را محض
در مرتبہ حس و وہم است برنجی ثبات و استقرار داده است کہ از زوال مصون
و محفوظ است و معاملہ ابدی باین مربوط و قیام اعراض را برنجی می باید کہ از
شانہ عالیت و جلیت پاک و مبرا است پیش ازین نیست کہ ثبوت تقریر اشیا با ذات
تعالیٰ چون قلم در بیان احوال می گیرد آن قدر ریزش می شود کہ مدرکہ از ضبط
برداشت آن عاجز می شود لاجرم اقتضای رقیب می نماید و باقی را موقوف بر
وقتی دیگر میدارد و العبودیتہ **عریضہ سادس** مشعر از فنائی تم و جملہ کمال
نیز بر سیر بزرگوار خود رضی اللہ عنہ عرض داشت بجز ملازمت عالی محمد مصوم بدر
عرض عاکفان آستانہ عالی شان می رساند حسن و جمال کہ متوجم می شد چون عاکفان
وامانتی بود ماہل امانت منصرف گشت بغیر از شر و نقص پنج چیز باقی ماند حضرت
سلامت در اثنا شای این تحریر حالتی رونداد دید کہ آن عدم کفیر وی پنج چیز ظاہر
نیور و با ستار آورد و آن کمالات کہ باصل خود رجوع کرده بود جلوه گر شدن گرفت
درین اثنا غیبی روی نمود و می بیند از بسکہ طعام پر خورده است در طبیعت بر ہم زدگی
پیدا شدہ وی بشدت روندادہ می باید کہ از هر گد و پوست خنک از رگ ناخن با ہم
باده می کشند و نمی برآرند چون بافاقت آمد دید عدم را بنامہ برآزودہ اند و غیر از
کمالات کہ باصل خود رجوع کرده بود چیزے دیگر ظاہر نیست خود را بغایت نورانی

بین
بقیوم
اشیاء

ولطیف یافت بعد از آن دید که آن کمالات که بآن بقا بخشیده اند باصل خود رجوع
 کردن گرفتند و باصل الاصل لمحق گشتند و ظهور در آن حضرت بطریق اصالت
 و حقیقت پیدا کرده اتصال حقیقی بے تکلیف حاصل نمودند این زمان که از عدم
 تمام کشیده بآن کمالات لمحق شده بود آنجا اطلاق یافت و نسبت ظایر مظهر
 چون نسبت عالم خالق با عالم امر یافت حقیقت کمالات انفعالی آنجا ظاهراً بر می شود
 و بعضی امور دیگر نیز اینجا معلوم بود و توانست نوشت انشاء الله تعالی چون بدولت
 حضور مشرف گردید بعضی رسانند **عریضه سابع** در عظمت مطلوب
 و عجز ادراک آن نیز بدین و پدید بزرگوار خود در فرموشته اند عرض داشت کمترین بند با
 محمداً معصوماً بذروه عرض باریافتگان استمانه علیا میرساند که او منسلع
 خدمت اینجند و مستوجب حمد است همواره ترصد تمام اخبار فرخنده آثار سلطنتی
 خدمت عقبه علیه و امن گیر است اشتیاق دریافت دولت حضور را چه شرح دهد
 و سوز و گداز جدائی را چه سان و انامید بیت

در و نم خون شد آخر چند جو شدم

می اندر آب کیمیز چند نوشتم

قبله گاه باعجب کار و بار است و طرفه غنچ و دلال در عین آرام حرمان است و در نفس
 وصل بجران می یابد و نمی یابد و نمی دانند که چه می یابد و تقضا و در تقضا است و تناقض در
 تناقض آرامی میدهند و لذت می بخشند که هزاران لذات و آرامها در جنب آن بجوی نمی خیزند
 و در عوض آن به پیشینی نمی گیرند مصرعه آنجا که باشد نقل و می بے کاریست این کار با
 اگر بخواه و رشکخانه آن صرف نماید هیچ نه کرده باشد و اگر عهد با او طلب آن بگذرانند
 بے سابقه فضل الهی هیچ حاصل ننموده مع ذلک حرمان همه وقت و انگیز است و
 دوری و بجزدی همواره دستگیر بدیت

چندش غایبی در روز سعدی سخن پایان

بمیر و شسته مستغنی و دریا همچنان باقی

چہ مطلوب در غایت تمیزه و رفوت طالب نہایتی و منقصت نہ این را با و شکرست
 و نہ آزا با و نسبتے این از ادراک آن عاجز و آسپہ از و مد رک شود قاصر فلما لم یوجد
 بینہما نسبة ولو بالوحدۃ والشکۃ والابالاسم فلا جرم کیوں العجز عن درک
 ادراکہ ادراکاً و البہل عن کتہ معرفتہ معرفتہ و چون این معنی را بدوق و وجدان
 خود در یافتہ و بتعمق نظر فہیدہ نہ از روی تکلف و تصنع بنا بر آن جرأت و گستاخی نمود چہ
 توان کرد کہ علو ہمت مطلبے را می خواہد کہ دست ادراک از دامن آن کوتاہ است زیر آنکہ
 ہر چہ حاصل شود نہ او است بلکہ شبہ و مثال او را است و گرفتاری ظل گرفتاری بغیرت
 اگر ہر چند نمود از اصل است آبابی شاہر ظلیت نخواہد بود و گرفتاران اصل را نقطہ ظلیت
 کوہ عظیم است آہذا از مشاہدات رواقیہ متوجہ احدیت صرت است اینی و تھمت و تھجی
 لِلَّذِي قَطَرَ السَّلْمُونَ وَالْأَرْضَ حَنِينًا وَالنَّارَ مِنَ الْمَشْرِقِينَ وَتَمَّ عَمَلُ نَصْرِ الْعَالَمِ بِحَبِيبِ مَعَارِفِ كَمَالَاتِ
 در این عرض مثبت است از ابتدا احوال ایشان مجرب است و انتہائے کمال ایشان از حیطہ
 بیان مخارج است اما بر ہوشمندان اولوالبصائر مخفی نخواہد ماند و آن نور ہلال شعلہ قمر

راخواہند دریافت فرد

از لبث شیر روان بود کہ من نے گفتسم || کین شکر گردن کمان تو بیخیزی نیست :-

بالجملہ خدمت حضرت عروۃ الوثیقی رضی اللہ تعالیٰ عنہ را در رنگ و والد
 ماجد خود سہ دفتر مکاتیب والا اثر کہ ہر مکتوبے ازان در یابی سوان عرفان است
 کہ اگر قطرہ از برکات آن ہر کام تشنہ لبان بوادی حرامان افتد ہر یک ہنگام آن

از در یابی تو گر یک قطرہ یا بم :- | چہ مروارید بریزد از سسرا بم :-

و در رسالہ زیبا در فن حدیث در کیفیت ادعیہ مالوثرہ موقۃ و غیر موقۃ و فضائل
 و اذکار موقۃ و غیر موقۃ و فضائل ذکر خفی بر ذکر علی و غیرہ فوائد و اندام جمع نمودہ اند
 مستند بہ کتب معتبرہ حدیث کہ پاری فوائد و فیوض آن از خوانندگان رسائل مخفی سخا ہر

ف
 بالوجہ
 و لو

بسم

بود و از جمله مکاتیب ایشان هفت عدد عریضه در این تذکره ثبت یافته و ختم بان عریض
شده و چند مکتوب مبارک اسلوب تذکره ثالث مذکور میشود و قدس مکاتیب علیا
اسالیب احوال حضرات مخدوم زاده گان یعنی فرزندان ایشان ایراد خواهد شد. قدس الله

تذکره ثالث منتخب جامع در ذکر بعضی معارف علیا از مکاتیب شریف حضرت عروه الوثقی رضی الله تعالی

مخفی نماند که اقتراح و ابتدای ایراد مکتوبی نموده شد که در آن بعضی خصوصیات حضرت
مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنده مندرجست و از آن مکتوب صد و هشتاد و یک
جلد اول که بحضرت شیخ محمد یحیی آقاسی سره در ذکر خصائص حضرت
مجدد الف ثانی رضی بطریق اجمال و تعریض بر احوال درویشی اکبر الله و
السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و ما در کتاب اخیر مندرج بود که در مشافه
هم ذکر بعضی معارف آن حضرت نموده می شود و مثل گذشتن از معارف الوجیدی بالا
رفتن از مقام جذب و سلوک کبکی تکلف تسلیم و تصدیق نماید ای عزیز این مزایا
و مابعد انفاضل آن حضرت که فقیر نوشته بود و موردی گجراست که دیده عقل و وهم
در ادراک آن خیره و زبان خیال در میان آن لال است و این کمال که شهادت معرض
بیان آورده اید رتبه است پائین از زینب هاشمی صغیر آن کمالات و مزایا بلکه این
کمال را که از کمالات ولایت است نسبت به آن امور که متضرع بر کمالات نبوت
است بیچ اعتباری و اعتدای نیست کاش حکم قطره داشته باشد نسبت بدریای
میچکد این کمال از قبیل علوم لائق الاظهار است و آن امور از اسرار لازم است
معلوم است که علوم را با سراسر چه نسبت است و معامله که با خلقت آن حضرت قدس

و البتة است جد است و اسرار و دقائق و نازکی ها که در ذات صفات نوشته اند تحقیقات
 و مقالات مفروده که بیان فرموده اند علیحدہ و معاملات اصالت و تخیلیت از بقیه
 خلقت خاتم الوسل علیہ و علیہم و علی الیکل لصلوات و التسلیات
 را خود چه بیان نماید و آند ولایت آن حضرت که ناشی از مقام محبت و محبوبیت است
 است چه نشان دهد از حقیقت باری هویت که خصوصیت بایشان وارد و آن
 حقیقت مخزن رحمت باری نامتناهی است آنکه یک چشمه آن درین نشان پدید گشته
 دیگر نشاء دیگر ذخیر شده و صفت رحمن و ارحم الراحمین است هم
 ازان اتباع یافته است ایضاً ترقی از تعین اول ثبات نموده اند و دیگران
 ازان منع نموده و منتهای سیر و سلوک را تا آن جا گفته و فوق آن مرتبه اطلاق
 ذات بحت تصور نموده و سیر و سلوک علم و معرفت را در آن حضرت ممتنع دانسته
 و حضرت ایشان چندین مراتب و تعیینات از گذشت آن اثبات فرموده اند
 و تعین اول را بمرحل ازان بالایی برده بر لاتین خود چه رسد و دقائق
 حقیقت محمدی و حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی و حقیقت صلوة و حقیقت
 که فوق این حقایق است که آن حضرت به بیان آن ممتاز اند در مکتوبات مسطور
 است و کمالات حقیقت ولایت محمدی و ولایت ابراهیمی و ولایت موسوی
 و ولایت احمدی و کمالات انبیا و خصوصیت ارسال و مزایای اول العزم و مهادی
 و تعیینات هر کدام از این بزرگواران و خصوصیت حضرت روح الله و حضرت
 مهدی موعود و مهادی تعیینات اعلی و ولایت حضرت صدیق و مبدا تعین او و فی الله عنه که بیان
 فرموده اند تا کی نویسد علی سائر الانبیاء و المسئلة الصلوة و التسلیات
 و علی انبیا هم و هم چنین تفاوت اقدام و اصلمان بحقیقت صلوة و مزیت انبیا
 و در اینجا و صنوف اربعه این بزرگواران علیهم التیات و خصوصیت انبیا که

آسامی متبرکه که آنها در قرآن مجید مسطور است علیهم الصلوٰة و آنگاه مقام آن سرور
 علیه السلام بر همه این مقامات سرور است و نصیبی که آن حضرت را از این مقام
 نماند است و نصیب حضرت محمد موعود و اذان منشأ و اصالت و ولایت
 خود و اصالت حضرت مهدی موعود علیه الرضوان تا کجا شرح دهد در مرض
 موت اسرار و دقائق که بیان فرموده اند و کمالات اهل بیت آن سرور را علیه
 السلام و علیهم التحیات و البرکات و بعضی از خدمات شاکسته خود نسبت
 بآنها بسبب طریقی معقول سازد و حقایق قیومیّت و دقائق مقام خلدت و مزایای
 محبت و اسرار صباحت و ملاحمت و امتزاج این در حسن مطالعه نموده باشند
 و اسرار مقطعات که در بالائی روزه ازان گذشته در بایست است بے پایان
 که در گفت و شنود نیامده و سبب رفتند و آنچه نوشته اند که مکشوفات خود
 را برابر معارف آن حضرت می دانند سخن فهم بر معارف آن حضرت است بلکه در فهم
 اصطلاح مثبته بن عربی می رود که بمراحل ازان دور است برابری بان جستن
 خیال محض است که ناشی از نادانی و خام خیالی است بسا نادانان از رومی جبل
 مرکب اعتماد بر بعضی و قانع مودعاً نموده در توهمات فاسده افتاده اند و مردم
 را از راه برده اند ضلوا فاضلوا و اضلوا فاضلوا فاضلوا فاضلوا فاضلوا فاضلوا فاضلوا
 بلکه فرع تصور است که بوقوع نیامده برابری کجا و مساوات کو مصرع
 بخواب اندر مگر موشی شتر شد: رتبه مکتوبه الشریف

در تذکره اولی و عده رفته بود که بشارت قطبیت و قیومیّت را که جناب
 حضرت مجدد الفشانی بر حضرت عروة الوثقی واده اند از کلام خود ایشان در
 حصول بشارتین مذکورترین مکتوبی که بیان این مدعا در آن است ایراد خواهد شد
 لهذا ایضاً آن و عده نموده می آید هذاکتوبه الشریف مکتوب

هفتاد و نهم از مکاتیب جلد اول مکتوبات قدسی آیات حضرت
 عروة الوثقی مولانا محمد حنیف کابلی که خلیفه جهت مند ایشان بود نوشتند اند
 و در حصول نسبت قیومیت و بهره اصالت و محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی و حصول
 منصب قطبیت که یکی از شتب قیومیت است و بایناسب ذلک آنحضرت
 لله والسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی اعز می مولانا محمد حنیف
 از این مسکین بعد از مطالعه دعا و سلام معلوم نمایند که در آن هنگام که
 حضرت مجدد الف ثانی قدسنا الله سبحانه فی سببه الا قدس در ویشی
 را از مخلصان خود بخلعت قیومیت نواختند و باین امر خطیر سرافرازش ساختند
 و آن در ویش را در خلوت طلب داشتند فرمودند که علاقه ارتباط من باین مجمع
 گاه بهین معامله قیومیت بوده که آنرا به تو عطا نموده شد و مکنونات بشوق تمام بتو
 رومی آوردند الحال سبب ماندن خود را در اینجهان فانی نمی یابم و آدمی قرب
 ارتحال خویش از این جهان پریش فرمودند آن در ویش دلریش با وجود اجتماع
 بشارت مسطور جلگ کباب و دیده پر آب شده با کمال الم و اندوه در خود فرو رفته
 نه زبانش را یارای گفتن ماند و نه سامع را تاب شنیدن ماند چون آن حضرت
 تلومین را در آن مسکین مطالعه نمودند از رومی نهایت کرم فرمودند غم مخور که سنت
 الله سبحانه چنین جاری گشته است که یکی را به خود می خواند و دیگری را به چای
 می نشاند و از کمال تملط عبارت آن عزیز که در نغمات می آرند بزبان مبارک
 رانند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلمه پامی در کشیدند ابو بکر رضی
 بجای او نشست ابو بکر رضی را پامی در کشیدند عمرو رضی بجای او نشست عمر رضی را
 پامی در کشیدند عثمان رضی بجای او نشست عثمان رضی را پامی در کشیدند علی رضی بجای
 او نشست آن در ویش چون در خود میگویند قابلیت این معنی نیافت و نیز الم مذکور

در خاطرش مزکور بود به بلاد نهم لب توانست کشور و آموری که استکشاف آن
ضروری بود و در میان نیاوردین بود که چون آن حضرت فرمودند که اشیا به قیامت
توراضی تر و خوشتر اند از قیامت من نیز از الم آرا توانست جرات نمود که پرسد خوش گفت بدت
و حشی گدشت یا نه کردی حکایت

ای خانمان خراب زبان تو لب بود
چون اندوه این جور ویش را بیش دیدند فرمودند که در ارتحال من کونه همتی هست آیا
بدینیم چه علاقه در میان است متوجه گشته بعد از لمح فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو با
من و قیام افراد عالم با تو این مقوله گونه تسلی ده خاطر حزین این مسکین گردید بعد از این
ماجرای یک سال و سه ماه چند روز کم واقعه آن حضرت روی نمود چه این گفت گو
در عشره اولای ذی الحجّه سنه پنجاه و سی و دو بود و ارتحال آن هادی انام بیت
و هشتم صفر سنه پنجاه و سی و چهار بود پیش از عنایت این خلعت بده یازده سال
که آن در ویش در آن هنگام در حوالی چهارده سالگی بود بمرض اشرف رسانیده
بود که من از خود لذری می یابم که تمام عالم از آن نور منور است و آن نور در هر ذره از ذرات
عالم ساریست چون آفتاب اگر آن نور فرورود عالم علمانی است آن عالی حضرت ویرا
بشارت داده فرمودند که قطب قوت خویش آینه می و آینه سخن از من یاد آر حمد
الله سبحانه که موعود منجی گشت و اثر بشارت بحصول نبوت چه قطبیت یکی از شعب
قیومیت است بر سر اصل سخن رویم و گویم که قیوم در عالم خلیفه حق است جل و
ونائب سنا بل و اقطاب و ابدال وقت در دامنه ظلال وی مندرج اند و افراد و
اوتاد در محیط کمال او مندمج قیام افراد عالم بذات او است چه افراد عالم چون کوه مظالم
اسما و صفات اند ذاتی در میان شان کائن نیست همگی اعراض و اوصاف اند
واعراض و اوصاف را از ذات و جوهر چاره نیست تا قیام شان بآن بود عاده
الله جاری است که بعد از قرون متظاوله عارفی رخصیبی از ذات از ذاتی داشته

باشد وی را ذاتی عطا فرمایند کہ حکم نیابت و خلافت قیوم ایشانی گردد و ہوشیا بومی
 قائم می باشند باید دانست کہ حصول نسبت قیومیت ہیچ کسے را تا نصیب اصالت
 ندانستہ باشد میت نیست آن عالی حضرت متعالی منقبت درویشے را کہ بحصول نسبت
 قیومیت بشارت دادہ بنویشد موت نشارہ اصالت و پیرانیز سر بلند گردانیدند و نیز
 فرمودند کہ ہر قدر کہ نصیبی از اصالت و اری موافق آن نشا محبوبیت در نہا و
 تو مودع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی در حق وی نشان دادہ و مَا ذَٰلِكَ
 عَلٰی اَللّٰهِ بَعِيْرٌ نِّزْوَةً مِّكْتُوبَةً الْعَالِي وَاگر از مرقومان ایشان دو والد ایشان آپسچہ شعر
 بفضائل و معارف و کمالات ایشان است جمع کنم پس باید کہ کتاب علیحدہ بنویسم
 و این منتخب را تا ببرد اثرات آن نیست لہذا الکتاب ترین قدر رفت و یک مکتوبی کہ
 در آن لہا و آداب و رسوم و شیخ مفتخر حاصل می شود نیز می نویسم بگوش ہوش
 استماع نام مکتوب صد و دوازدهم از جلد اول از مکاتیب حضرت
 عروۃ الوثقی بشیخ محمد شریف کاتبی کہ فیلیفہ خواجہ محمد صدیق پشاور می بودہ کہ بتقریبی
 از و سہ رنجیدہ و مرشد وی از جملہ کمل خلفای حضرت عروۃ الوثقی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بودہ
 خدمت ایشان در تنبیل و بر وقوع خطای او آنکہ مستر شدرا استر ضامی مرشد ناگزیر است
 نوشته اند ہذا هو الحدیث والصلوة نوشتہ می آید در لہنولا شنیدہ شد کہ مولانا
 محمد صلیق کہ پیر شما است رنجانیدہ آید و گستاخی ہا و بی ادبی ہا نمودہ آید و در سلوک
 سابق تغییر یافته و مولانا بسیار بسیار از شمار رنجیدہ بحدیکہ معاملہ بہ تہرہ و سلب
 نسبت کشیدہ است ازان تو اضع ہائی و نیستی ہائی و خدا طلبی ہائی
 کہ از شما ظاہر میشود لکن امور ہی مستبعد و خیل محل تعجب است از پیر کہ قطع می کنید
 بکہ می پویند مگر از خدا اجل و قطع می خواهید بخاطر مریدان از پیر نتوان قطع نمود و بچہ
 رضائی مخلوق از خالق تعالی نمی توان برید چہ بلا شد حقوق از عالم رفت از منشا شما

منوہ

نتوان

مردم که این قسم حرکت ناملائم پیدا شود پس اعتماد از یاران اهل ارادت برخواست هر که نشو و نما پیدا خواهد کرد و قبولی خواهد بهم رساند یا صفائی وقتی خواهد دید از پیر عارف و ترک آشنائی خواهد نمود و **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** باید که مشاهده این امور را بطه محبت و رسوخ عقیده به پیر بزرگوار زیاده شود و انکساری و خاکسارگی بسده او پیش از پیش نمایند که ایند ولت سپین کرده است و این صفا و قبول از انوار برکات او نه آنکه گردن کشی نماید در حق او بهم رساند که مشغفت و بطلان صحت داشتن در نیوقت از محرمات طریقت است عجب است که ایمان بسلامت ماند و طلب صحت داشتن امر نیست علیحده در لغات از عزیز می نقل می کنند که هر که پیر ترا نبرد و آرد و تو با او بدنباشی سگ از تو بد باشد چه جای آنکه تو مباشرت بخش پیر باشی بد فهمیده آید زود تدارک نمائید و مولانا را از خود راضی سازید بهر طریق که راضی شود غیر ازین علامتی نیست تمه عباقدر الشریفه مکتوب طول است و همه ملو بدین مدعا است ع در خا اگر کسی است بحرف بس است مخفی نماند که مذہب حضرات مجددی در مسله توحید موافق آرائی صاحب علمادین عرفانی کاتبین است آن قدر در تعظیم شرع متین کوشیده اند که یکسر موسی انحراف از ان کوه عظیم وسیله جسیم قرار داده و طریقت و حقیقت را خادمان شریعت فرموده و کلمات اکابر اهل وحدت وجود را که بظاهر آرای اهل حق چندان موافقت نداشتند بدلیل روشن با کتاب و سنت برابر نموده اند و ماده اختلاف را از میان برداشته صلح کلی داده اند و در حق فریقین را متحد ساخته اختلاف را در عبارات و الفاظ و اندوده اند و برای فریقین مصلح شده اند چنانچه از واقفان علوم و معارف مجددی و مستتبعان مکاتیب احمدی و معصومی مخفی نخواهد بود که در توفیق این فریقین چه سعه ناموده و خدمت با کرده اند و از ان شکرانه حمد و ثنای بجائی آورده بجائی که می فرمایند الحمد لله الذی جعلنی صله بین البحرین و مصالحتاً

رساند
هر که پیر را رنج دارد و تو با او بدنباشی

بین الفتنین اما جماعه که خود را در زمی صوفیه گرفته و کلمات اکابر را یاد کرده بی
 آنکه از معانی آن بهره ور گردیده یا به مقصد آنها واقف شده باشند غلط های
 صریح و لغزش های قبیح خورده اند و خود را بر باری تقلید در خرقه کشیده ساز
 اطاعت شروع و دین بر آورده و جماعه جهال را که اُولَئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْهُمْ اَضَلُّ اَنْد
 از راه برده اند از پے علو دنیا و دین را با داده به کلمات نامناسب که مخالف ائمه
 صحابه اهل حق اند قابل شده اند حضرت مجدد و در آن جماعه مکاتیب بسیار
 نوشته اند و از حدت دین مناسد آنها را از کتاب و سنت معلوم نموده ایراد
 فرموده اند مشرب و مذہب خود و اکابر مستقیم الاحوال را از ایشان امتیاز داده
 اند از آن مکاتیب یک مکتوبی ایراد می رود تا حقیقه معامله ظاہر گردد و محقق از
 مبطل جدا شود **مکتوب بیست و نهم** از جلد اول مکتوبات قدسی
 آیات حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنہ به مزار عبید اللہ بیک در
 روجاعه که مذہب صوفیہ علیہ را ترک تعرض دانسته اند و باسقاط عمل و دیگر مفاسد
 قائل گشته با ذکر احادیث که در فرضیت بامر معروف و نہی منکر وارد شده است و
 ذکر احادیث فضائل جہاد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
 الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ
 وَصَحْبِهِ اَجْمَعِیْنَ مخدوم و اهل زمانه زبان زده و شائع شده که مشرب صوفیه
 عمایه ترک تعرض است بحال غلق و بدنابودن با کسی چون این کلمه خلاف واقع
 است و مضمون مفاسد کثیره بخاطر رسید که درین باب چیزی نویسد و مفاسد آن
 را ظاہر سازد و بدین تقریب احادیثی که تعلق بامر معروف و نہی منکر و حب فی الله
 و بغض فی الله و فضیلت جہاد فی سبیل الله و علوم مرتبه مجاہدان و درجات
 شہدیه دارد ایراد نماید و بعضی نقلها از صوفیه کرام که مناسبتی باین مقام دارد مبنی

از استقامت بر سجاده شریعت خواست و در جماعه ایست که خود را منتسب باین طایفه علی
 می سازند و سر از ریفقه شریعت حتمی بر آرند نیز در معنوده بدوستان ارسال
 داشت و من الله سبغنا العصمة والتوفیق کما کسی که معتقد این معنی است معلوم نیست که این
 صوفیه که ام جماعه را می خوانند طریقه پیران ماکه مشایخ نقشبندیه اند خود اتباع سنت و
 اجتناب از بدعت است چنانکه از کتب و رسائل شان ظاهر و هویدا است امر معروف نهی
 منکر و حب فی الله و بغض فی الله و جهاد فی سبیل الله از سنن مقررہ مصطفوی
 است بلکه از واجبات و فرائض دین او علیه من الصلوة افضلها و من التجمعات اکملها پس
 ترک امر معروف ترک این طریقه علیه بود حضرت خواجہ نقشبند سیرفی می فرمودند
 که طریقه ماعرودة الوثقی است چنانچه در ذیل متابعت حضرت رسالت صلے الله علیه و آله و سلم
 درست زدن است و اقتدا با آثار صحابه کرام علیهم السلام کردن است و درین طریقه باندک
 عمل فتوح بسیار است اما عاریت متابعت سنت کار بزرگ است هر که ازین طریقه باری
 گرداند خطر عظیم دارد اگر مشرب صوفیه ترک تعرض بودی چرا حضرت خواجہ نقشبند کما از رسالت
 صوفیه اند و در اس این طریقه علیه بهر خود حضرت امیر کلان که جای ادب بود و احق بودند
 بعدم تعرض در باب ذکر جهر که طریقه حضرت امیر بود امر معروف کردند و علمای بخارا را جمع
 نمود پیش ایشان بردند و ایشان از راه حسن نشانی و کمال حقانیه گفته حضرت خواجہ
 را قبول کردند و ذکر جهر را گذاشتند چنانچه منقول است و طریقه سلف و صوفیه و مشایخ مستقیم
 نیز چنین بود و صوفیه کرام این معجزه و فائز در سلوک و ریاضات و معظمت نوشته اند و مهلکات
 منجیات قرار داده امر معروف و نهی منکر است یا چیز دیگر و تعرض است یا ترک تعرض حضرت
 خواجہ معین الدین چشتی رح از پیر خود نقل می فرمایند که فرموده که راه دوستی
 چه تاریک و باریک است می باید که خلق را نصیحت کنی و تبرسانی شیخ محی الدین عربی
 که میشو اعی اهل وحدت وجود است چرا صوفیه وقت خود را که طریقه سماع در قاصی

داشتند مانع آمدن ولایت بترک آن نمود و بعضی آنها بگفته شیخ باز آمدند و طریقه خود را
 گذاشتند و بعضی باز نگشتند لیکن اعتراف نقض و تصور خود کردند چنانچه شیخ در
 بعضی رسائل خود نوشته است حضرت عونت صمدانی محبوب سبحانی جناب
 حضرت بنیخه سید عبد القادر رضی الله تعالی عنه در بعضی رسائل خود
 باب بزرگ در امر معروف و نهی منکر آورده است و وقایق آذربایجان فرموده است
 و احتیاط باوران از خیر رعایت نموده و همان جامی آورد فاذا ثبت انه لا یجیب
 الانکار ای الذی عن المنکر عند عدم القدرة فصل یجوز انکارها اذا
 غلب علی ظنه الخوف علی نفسه فعندنا یجوز ذلك وهو الافضل اذا كان
 من اهل العزیمة والصبر فهو کالجهد فی سبیل الله تعالی مع الکفار وقد
 قال الله تعالی فی قصته لقمان علیه السلام وأمر بالمرءوف وأنه عن المنکر
 وأضرب علی ما أصابک إن ذلك من عزم الأمور ولاستیما اذا كان
 عند سلطان جائرا ولاظهار الایمان عن ظهور کلمة الکفر لان الفقهاء
 اتفقوا علی ذلك واما الاختلاف بیننا و بینهم فی غیر هذین الموضعین
 انصاف بانه بود اگر مشرب ایشان که پیشوای اهل ولایت و مقتدای صوفیه بودند ترک
 تعرض بودی این مهمبالت در امر معروف و نهی منکر که کردند و نیز حضرت شیخ فرموده
 الذی یومر به و ینکر علی ضربین فکل ما وافق الکتاب و السنة العقل
 فهو معروف و کلما خالف ذلك فهو منکر ثم ذلك ینقسم قسمین احدهما
 ظاهر یعرفه العوام و الخواص وهو کوجوب الصلوة الخمس و صوم
 شهر رمضان و الزکوة و الحج و غیر ذلك و من المنکر کتحریم الزنا
 و شرب الخمر و السرقة و قطع الطریق و الربا و الغصب و غیر ذلك فهذا لهم
 یجب انکاره علی العوام کما یجب علی الخواص من العلماء و القسم الثانی

ما لا يعرفه الا الخواص مثل اعتقاد ما يجوز على الباري عز وجل حوالا ^{بجواز}
 عليه فهذا مختص بالعلماء انكاره فان اخبر واحد من العلماء ذلك
 من العوام جازله ذلك ووجب على العاصي انكاره على القدره -
 تفصيل عياض که از اکابر صوفیه است فرموده من احب صاحب بدعة احبط
 الله عمله واخرج نور الايمان من قلبه واذا علم الله عز وجل من رجل
 انه مبغض لصاحب البدعة رجوت الله تعالى ان يغفر له وان
 قل عمله واذا رايت مبتدعا في طريق فخذ طريقا اخر وقال فضيل
 سمعت سفیان بن عینیة يقول من تبع جنازة مبتدع لم يزل في
 سخط الله عز وجل حتى يرجع وقد لعن النبي صلى الله عليه وسلم
 من احدث حديثا واوى محدثا فعليه لعنة الله والملائكة والناس
 اجمعين لا يقبل عنه صرف ولا عدل ^{يعني} بالصرف الفريضة بالعدل
 النافلة ودر حديث آمده است يا عاكث بن رافع ان الذين فرقوا دينهم كانوا
 شيعة هم اصحاب البدعة واصحاب الاهواء ليس فيهم توبة
 وانا منهم برئني وهم مني براء ^{عن عمر} اگر مشرب صوفیه کرام ترک
 تعرض بودے چرایکے از روستائے صوفیہ فرمودے آن روز کہ در میان صوفیہ
 بنقار نگذرد آن را خیر ندانند نشینے الاسلام فرموده که نقار صوفیان کن کن است
 پس حاصل معنی چنان باشد کہ روزے کہ صوفیان میان خود با امر معرفت و ہنی منکر
 نمایند و مدامنت بکنند آن خیر نیست نیک تامل باید نمود کہ جماعت کہ بعد تم عرض
 قائلند عذاب و ثواب اخروی و مواعید شدیدہ در باب اعمال سود کہ در قرآن
 مجید و احادیث صحیحہ وارد شدہ است قبول و اردن یا نہ پس چرا نامرادے را از مملکت شدیدہ ^{عظمت}
 بفرارند و طریق نجات را از عذاب سخط با و ننمایند اگر بر سر راه ناپینائی چاہی یا ماری بود

یا کسی در جهلک و دنیاوی افتاده باشد ظاهر آنست که این جامه او را متنبه خواهند ساخت
 و تعرض حال و خواهند کرد چه بر مهلکه خردی که اشد و انقی است متنبه سازند و راه
 نجات نمایند یقین است که قبول ندارند و معتقد قیامت و حشر و نشر و مافیة نیستند
 اعاذنا الله سبحانه عن اعتقاد هم السوء اگر ترک تعرض خلق مرضی حق
 بودی جمله و علی چرا بعثت انبیاء علیهم السلام نمودی و لشکر بیع شران فرمودی
 و دعوت بدین اسلام و بظلمان ادیان دیگر در لای اسلام کردی و هر که دعوت
 آن بزرگواران قبول نکرد و در ارم سابقه عذاب های گوناگون گرفتار نموده بلاء
 و استیصال شان نمودی بآنستے خلق را بطور آهنگ گداشت و سیخ تعرض نمی نمود
 و مسکرا از اجیزه عذاب و بلاء کم نمی فرمود و نیز برین تقدیر جهاد را برای چه فرض میات
 که هم متضمن ایذا و قتل مسلمانان است و هم ایذائی و قتل کفار این همه فضیلت فریت
 جهاد و او جهادان و شهیدان میسبب الله را که بنصوص قطعیة ثابت شده است
 چنانچه بعضی از آنها خواهد آمد چون باشد که بناحق تعرض مردم می نمایند و ایذائی می رسانند
 و نیز نفس انسانی که از مخلوقات حق است سبحانه چرا بحرب و معادات او امر نمود
 و جهاد او را جهاد اکبر فرمود و قرب خود را آن جهاد مریوط ساخت کما و در دعای نفسک
 فانها انتصبت بمعاداتی او را هم بوضع او بآنستے گذاشت پس معلوم شد که این با
 اعداد الله اند حق سبحانه می خواهد که انتقام از عدلے خود بگیرد و الله عز و جل و انتقام
 از کمال رحمت انبیاء را با الاصلات و اولیایا به تبعیت بدعوت فرستاد و اعلام ثواب
 و عذاب بزبان آنها فرمود و حجیت را بر مخالفان درست ساخت و زبان عذرشان
 بند نمود لئلا یکون للشائس علی الله حجة بعد الرسل به چشم پوشی و
 خواب ضرگوشی این کارخانه عظیم القدر مرتفع نمی شود و هیچکس نمی تواند آنرا دفع کند
 ان عذاب ربك لواقع ما لک من دافع الیه من خواست همه را به راه

کرده

راست ہدایت می نمود و بدار السلام می فرستاد و لو شاء الله لقد اجمعین
لیکن ارادت ازلی چنین خواست و حکمت لم یزل ہم چنین اقمنا نمود و لکن
حق القول منی لا ملئ جہتم من الجنة والناس اجمعین ہولاء
حقیقے جل شانہ جامی پرشش نیست کہ چرا چنین کرد و چنان نہ کرد و لا یسئل عما
یفعل و ہم یسئلون بزرگے فرماید بدیت

|| کراز برہ آن کہ از بسم او || کشاید زبان جز بہ تسلیم او ||

قَالَ اللهُ تَعَالَى قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي اَدْعُو اِلَى اللهِ عَلَى بَصِيْرَةٍ اَنَا و
من اتبعنى پس متابعان او علیہ و آلہ الصلوٰۃ و السلام باو ورود عورت
و امر معروف و شرکین اند و ہر کہ تار کہ امر معروف است تابع نیست انصاف ہاند و اداگر
فساق و کفار مہنوس و اعداء حق نبودند بے بغض فی اللہ از واجبات دین بیاید
و افضل مقربات و کمال ایمان نہ گشتے و سبب حصول ولایت و رضا و قرب خداوند
جلست سلطانہ نہ شمسے عن عمر بن الجحوح انه سمع النبی صلی اللہ علیہ
و آلہ و سلم لا یحبی للعبد حق صریح الایمان حق یحب للہ و یبغض
للہ فاذا احب للہ و ابغض للہ فقد استحق الولایۃ من اللہ عز و جل روا
احمد و عن ابی امامۃ رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
من احب للہ و ابغض للہ و اعطی اللہ و منع للہ فقد استکمل الایمان و اہ
ابوداؤد و عن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
افضل الاعمال احب فی اللہ و البغض فی اللہ رواہ ابوداؤد و عن معاذ
بن جبل انه سئل النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبہ و سئل عن افضل
الاعمال قال ان تحب للہ و تبغض للہ و تعمل لسانک فی ذکر اللہ قال
و ما ذلک یا رسول اللہ قال ان تحب للناس ما تحب لنفسک و تکرہ لهم

ما تکره لنفسک رواه احمد و تم در حدیث آمده است تقرّبوا الى الله سبحانه ببغض
اهل المعاصی والقوهم بوجوه منکر و التمسوا فی الله تعالی بسننهم و تقرّبوا
الى الله عزوجل بالتباعد منهم رواه ابن شاهین و الدیلمی عن ابن مسعود
فی کنز الخفی فی الخبر ان الله تعالی قال لموسی علیه السلام هل عملت لعملا قط
قال لم عملت لك وصمت و تصدقت و ذكرت فقال الله عزوجل اما
الصلاة فلك البرهان و الصوم حنة و الصدقة ظل و الذاکر نور فاتی
عمل عملت لم فقال موسی الهی دلنی علی العمل الذی هو لك قال یوسی هل
والیت لی ولیا او عادت لی عدو و افعل م موسی انه احب الله و البعض فی الله
و در بالا از فضیل قدس سره نقلی در این باب گذشت است و الحق که محبت تان
محبوب و عداوت دشمنان او از لوازم محبت است محب صادق در این دو عمل اختیار
ندارد و محتاج بکسب بعمل نیست چنانچه در اعمال دیگر محتاج است دوستان دوست
چه بلا بنظر زیبا می نماند و دشمنان او چه قسم زشت و بد این معنی در مجاز ظاهر و پدید
است که هر که دعوی دوستی نماید تا بتری از دشمنان او نکند مقبول نیست منافق پیش
نمیداند شیخ الاسلام گفته که من بابوا الحسن شمعون زینکم که استاد من حصیری را
می رنجانید و هر که پیر ترا رنج کند و توازوس رنج نباشد سگ از تو بد بود و
قال الله تعالی قد كانت لكم اسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معه
اذ قالوا القوم هم انا براء منکم و ما تعبدون من دون الله کفرنا بکم و بدا
بیننا و بینکم العداوة و البغضاء ابداحتی تو منوا بالله و نیز فرموده لقد
كانت لكم فیهم اسوة حسنة فی ابراهیم لمن كان یرجو الله و الیوم الآخر
پس از این آیات کریمه معلوم شد که طالب حق راجل و علی این تبر او نبض و عداوت
ضرور ناگزیر است و نیز فرمود او تعالی لا تتولوا قوما غضب الله علیهم

و نیز فرموده یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِي وَعَدُوَكُمْ أَوْلِيَاءَ لِيُتَوَلَّوْا بَيْنَكُمْ سُبْحَانَ اللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ از این سه آیت معلوم شد که موالات اعداء الله تم
 موجب گمراهی است و راهی بر وصول مطلب ندارد و نیز فرموده اَللّٰهُمَّ اِنِّى اَتُوْلُكَ بِاَيُّهَا النَّبِيُّ
 جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقِيْنَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ
 و نیز فرموده تَعَالَى لَا يَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّوْنَ مَنْ حَادَّ
 اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا اَبَاءَهُمْ وَاَبْنَاؤَهُمْ وَاِخْوَانَهُمْ وَاَعْتَبِرْتُمْ اَلَا يَهْدِي
 و نیز فرموده ولو كانوا يؤمنون بالله والنبي وما انزل اليه ما اتخذوا هم اولياء
 مَصْرَعًا لَوْ لَبِيَ بِنَبِيِّهِمْ لَمَا لَمْ يَأْتِ الْوَعْدَ الَّذِي لَعَنُوا لَوْلَا اَنْزَالُ الْوَعْدِ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْاَرْضُ
 چنانچه روضه کمان برده اند چه تبر از اعدا باید نه از اجبا و جمیع که بشرف صحبت مشرف
 اند بجمت و مودت با یکدیگر موصوفی اند شدت و غلظتشان با کفار بود و کما قال
 اللّٰهُ تَعَالَى اِنَّ شَرَّ اَشْيَاءٍ عَلَيَّ الْكُفْرُ وَاَحْسَاؤُهَا بَيْنَهُمْ اگر گویند که خلق همه مظاهر و مجالی
 حق انزل و علا و غیر از نماز و کلمات او سبحانه درین با چیزی نیست چنانچه مشرب
 اهل وحدت و جود است پس همه را چشم محبت باید دید و هیچ کدام بنده نباشد و چنانچه
 گفته اند مَصْرَعٌ بَدِيٌّ مَشْلُوقٌ بِنَاشِدِ دَرْجَانِ كُؤُومٌ عِدَاوَةٌ وَعَدَمٌ مَوَالَاتِ
 کفار و غلظت و جهاد باین بانصوص قطعیه ثابت شده است که ریب اصلا دران
 گنجایش نیست اینها فی انفسهم هر چه باشند متابعت نصوص ما راض و ناگزیر است
 ما انص کار است نه بقبض نجات فردا و البته بنص است نه بقبض خواب و خیال کشف
 و الهامات در برابر نص نمی توان شد غایت الامر شخصی که مغلوب حال است باید
 که خود را به تکلیف بر متابعت نصوص داء و عمل بنصوص هر چند خلاف وجدان و
 کشف او بود نماید همواره بتجوی و تضرع باشد که حقیقت کار کارها مشکشف گردد و چشم
 بصیرت او متعل تبراب قدام انبیا و اصحاب کرام علیهم السلام بود مَصْرَعًا

نیو لهم

این کار در ولایت است کنون تا کار رسد؛ با آنکه گوئیم که جماعه که مشرب وحدت وجود
 دارند مراتب وجود و اثبات می نمایند و احکام غیر مرتبه آنرا از احکام مرتبه دیگر جدا
 اثبات می کنند و احکام کثرت را که بنیانی شریعت بر آن است از دست نمیدهند
 و رفع آنرا الحاد و زندقمی شمرند مصص عما حفظ مراتب یعنی زندیقی؛ پس امر معروف
 و بدی بودن با اهل فسق و کفر از احکام کثرت است و در رنگ سایر احکام شریعت
 بزد اشتق آن الحاد و زندقمه بود هر چند بدی مطلق رافضی میکنند لیکن بدی نسبی اثبات
 می نمایند مصص عد به نسبت باشد آنرا هم بدان؛ و بدی نسبی در بد بودن و احترام
 کردن کافی است و اهل وحدت وجود از آن هم پر میز می کنند و دیگر از امل مع
 آیند و مار و کژدم را می کشند و مردم را از آن میترسانند و از مطیعان و معتقدان
 خود راضی اند و از مسکوران و مخالفان خود ساخت و در غضب چنانچه مولوی و م
 قدس که از ر و سامی صوفیه موصداست می فرماید بیست

منکر این حرفم ایندم در نظر شد مثل سنگون اندر سقر

و از طعام لذیذ بیشتر متاع نفیس و آواز خوش و منزل خوش و صورت جمیله بیشتر عزیز
 و ملتذوند نسبت با خدا و آن در غایت احوال منتسبان خود و حمایت شان نسبت
 بدیگران بیشتر می نمایند و از مهالک خود را کنار می گیرند و جلب منافع و دفع
 مضار همه امکان می کنند و از تدبیر معاش و تربیت فرزندان فارغ نمینند و
 از مشورت و کنکاش خالی نیند و زنان خود را در پرده می دارند و تجویز نمی نمایند
 که نامحرمی گردشان گردد و دست و رازی کند و اطفال خود را از صحبت بد دور
 می سازند و ظالم و متعبد را بسزای رسانند و مریضان را از غذا ای نایلام پر میز
 می کنند این همه رعایت احکام کثرت است یا چیرے دیگر پس از امور دنیا می
 رعایت این احکام کردن با وجود اباحت ترک آن و در امور اخروی ترک این احکام

که و کاش

باوجود ورود امر الہی جل سلطانیتان آن و بجمیلہ وحدت وجود سر از رقبہ بندگی
 کشیدن محبت نصاب است و از قاعدہ عقل دور اندیش دور و در منشای آن عدم
 انقیاد و ناگرویدنے است با احکام الہی جل شانہ و عدم اعتقاد است بطور نبوت
 و انکار است از قیامت و از عذاب و ثواب آن اعاذنا اللہ سبحانہ و ایا کھ
 عدہ اہل وحدت وجود کہ مستقیم الاحوال اند قصص تشریح و نصیب نشان در
 دین مشہورہ و ماؤثراند و محتاج نوشتن نیست حضرت ایشان ما قد سنا
 اللہ سبحانہ بسرہ این ہمہ احتیاط کہ در وضو و طہارت و نماز و آداب آن داشتند
 می فرمودند کہ از عمل والد بزرگوار اخذ نموده ام از کتابین قسم عمل بدست آوردن
 مشکل است والد بزرگوار ایشان کہ جد این فقیر باشند و با وجودے کہ مذہب
 مشرب و وحدت وجود داشتند و بخصوص والی طاق بودند تشریح ایشان
 ہم بر وجه کمال بود چنانچہ معروف است ایشان مے فرمودند کہ این احتیاط را
 از عمل شیخ خود کہ در سلسلہ حیثیتہ بودند بنیخ دکن الدین اخذ نموده ام ایشان نیز
 با وجود مشرب تویب بہ تشریح کامل موصوف اند و حضرت شیخ این احتیاط را در اعمال
 از عمل شیخ و والد خود حضرت شیخ عبد القدوس گرفته بودند و ایشان
 در جہ علیا در مشرب و وحدت داشتند و ہمواره مغلوب حال می بودند مگر لک
 در تشریح و احتیاط ظاہری نیز فرد کامل بودند حضرت خواجہ احرار کہ چسب
 نقشند یہ اند با وجودیکہ مائل بہ مشرب توجید بودند در تشریح و نزویج شریعت قدم راسخ
 داشتند می فرمودند اگر من شیخ کتم بچکس رایار امی شیخی مانند لیکن مرا برامی نزویج دین
 آورده اند نہ برامی شیخی محی الدین ابن عربی قدس سرہ در علم حدیث صاحب اسناد
 بود و در علم فقہ پایہ اجتهاد داشت فرمودہ کہ بعضے از مشائخ محاسبہ اعمال
 بیومی و لیلی خود بر مقتضائے حدیث حاسبوا قبل ان تماسبوا اختیار کرده اند

من و محاسبه از ایشان افزودم و محاسبه خطرات نیز با محاسبه اعمال قویین کردم
 سلطان العارفين و سيد الطائفة که گویا بانی این مشرب بودند سزا پاد
 به تفریح آراسته بودند می آمدند که چون بایزید نازمی کرده قعقه از استخوان
 سینه بگردن می آمدند و می شنیدند که از بهیبت حق و تعظیم شریعت
 فی العواریف عن الجنید يقول لرجل ذکر المعرفة فقال الرجل اهل المعرفة
 بالله يتقون الى ترك الحركات من باب البر والتقوى الى الله تعالى فقال
 جنید ان هذا قول قوم تكلموا باسقاط الاعمال وهذا عندى عظيمة
 والذي يسرق ويزني احسن حالا من الذي يقول هذا وان العارفين
 بالله اخذوا الاعمال بالله واليه يرجعون فيها ولو بقيت الف عام لم انقص من
 اعمال النبی ذرة الا ان يحال لی دوغها وانها لا اكد فی معرفتی اقوی
 بحالی منقول است که منصور طلاج بآن همه دعوی هر شب با نوزده هزار رکعت
 نماز می گذارد و آن شب که روز آن کشته شد پانصد رکعت گذارده بود و یکی از کمل شایخ
 طبقات فرموده عضو البصار کم ولوع عن شاة انتی اگر مشرب اهل وحدت وجود
 ترک تعرض و آزار طلق بودی مولنا عبد الرحمن جاسمی علیه الرحمة کان
 کمل از باب وحدت وجود از محققان شان بوده چاره و این جماعه در کتاب سلسله
 الذهب نموده و متنوی طویل در نکوش آنها آورده عنوان متنوی را باین عبارت
 نوشته در مذمت آنها که بنامی مذموب خود بر کم آزاری نهاده اند و در ورطه اباحت تکلم کرده

دست کفر راست و بیچاره
 شد بکنه عنان او مصروف
 واروش در ره اباحت و کفر
 می نه اندیشد از نکال و بال

ترک آزاد کردن خواجه
 منکر آمد به پیش او معروف
 نفس محنت گزین راحت جو
 شد یکی پیش او حلال حرام

مے شود و متجب مناصی را
 گاہ لاف از مذہب بخرید
 نیست لاف گزاف و عار
 مذہبش جمع فضیله و ذمہ است
 از علامات عقل دین عاری
 نہ از احوال سابقش عبرت
 نسبت خود کند بہدرویشان
 ہر کہ در رویش نہ شود دین
 نیست در رویش آنکہ زندقہ است
 اصطلاحات عارفان از ہر
 دلش از سر کار واقف نہ
 ہرچو چونے ہی نماید نغسہ
 کردہ و ہم خیال ناپاکان
 لفظ ہا پاک معنیش کرگین
 نافہ نکشادہ مشک افشانند

میفتد و عقبت ملاہی را
 کہ گزاف از مشرب توجید
 یسکن اورا چونیک انگاری
 مشربش شرب باوہ عنب است
 مذہبش حصہ و رکم آزاری
 نہ از احوال لاحقش حیرت
 و مزند از ارواوت ایشان
 کہ نہ در رویش آمدین کرد
 نیست جمعیت آنکہ تفرقہ است
 کردہ اومی کند بیان فر
 معرفت بشمار عارف نہ
 بیک چون بشکنی نیابی مغز
 مندرج در عبارت پاکان
 نافہ چین لغافہ سہ گین
 و رکشاید چہاں بگنند اند

وفي العوارف سئل سہیل عن الرجل يقول انا كالباب لا اتمرك الا اذا حركت
 قال هذا لا يقول الا احد الرجلين اما صديق واما زنديق لان الصديق
 يقول هذا القول اشارة الى قوام الاشياء بالله سبحانه وتعالى مع احكام
 الاصول و مراعاة العبودية و الزنديق يقول ذلك اصالة لا لاقامة الاشياء
 على الله تعالى و استقاطا للملامة عن نفسه و انخلا عما عين الدين و رسمه
 عجب کار و بار است جمعی از آنانکہ مشرب کم آزاری و صلح کل اختیار کرده اند باہم

فرق از کافران و جهودان و جوگیه و براهن ملاحظه و زنا و قه و از منی و غیر آن نیک اندر صلح
 و محبت با و انبساطها و صحبت با یکدیگر دارند غیر از متابعان رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم که اهل سنت و جماعت اند فرقه ناجیه اند در باب آنها وارد شده است
 الذین هم علی ما انا علیہ واصحابی که با آنها غلظت و عداوت دارند صلح شان با یکدیگر
 آنست و باینها در مقام ایذائی و آزار راند و تخریب اینها می خواهند عجب صلح کل است
 که با هم میمانند که پیشوا می شان رحمت عالمیان است غلظت و عداوت باشد و با غیر محمدیان
 که محل غلظت است بخصوص قرآنی محبت و مودت بود ولی لکفر ملة واحداة نیک
 تا مل نمایند ترک تعرض خلق اگر محبوس بود امر بالمعروف و نهی عن المنکر از واجبات
 دین متین نمی گشت و حق سبحانه این است را باینان این امر جلیل القدر خیر اتمه نمی فرمود
 قال الله تعالی کنتم خیر امتة اخرجت للناس تا امرن بالمعروف و تنهون عن المنکر
 و نیز فرموده الامر بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله
 و نیز فرموده المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یا همرون بالمعروف
 و ینهون عن المنکر و جمیع انبیاء علیهم السلام و صحابه و تابعین و سایر ملاف صاحبین چه
 کوششها در ایمان امر معروف و نهی منکر نموده اند چه ایذا در تحصیل این امر کشیده اند
 و با مرعبت این همه جهد نمون و ایذائی کشیدن سفاهت محض است اگر ترک تعرض مستحسن
 می بود چه انکار قلبی را از انکار شرعی اضعف ایمان فرمودی که ماوردی فی الحدیث الصحیح
 عن رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم انه قال من رأى منکم
 منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه و ذلک
 اضعف الایمان رواه مسلم و چه اتمار که امر معروف را در بلده از بلاد داخل عذاب
 اهل آن بلده ساختند می و در زیر و زبر آن شر یک نمودندی که ماوردی جابرا نه قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم اوحی الله عز وجل الجبرائیل

ان اقلب مله لكذا وكذا باهلهما انقاي ارباب فيهم جهلكم قلنا لم يعصيك طرفه عين فانقلبها عليهم
 وعلينهم فازوجه لم يتغير فسا عتة قطرة خاله اليه تنقوا لكونه نداء كريم يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم
 لا يضركم من ضل اذا هتدتم ولالت تبرك امر معروف واهي مشكور وادركوهم ممنوعت من معنى اتمد اكره
 اتمد است شامل امر معروف واهي مشكور اتمد است كما حرمه المفسرون يعني چون شما اعمال
 صالحه بجا آوريد امر معروف كيند نهى منكر نماندگر اى ديگر ان شمارا زبان ندارد و دشمن
 نزول اين آيه نويديان معنى است چون مسلمانان از كفر و عدم انقياد و كفارنگو نسا ردول
 تنگ شدند حق تعالى تسليه مسلمانان باين آيه كريمه فرموده يعنى چون شما آن كار خود را كرديد
 و دلالت براه راست نموديد و از كفر و طغيان ترسانيد بديها از ان كفر آنها بشما مضرت
 نرساند و جمعيك اين آيه كريمه را بر نظر هر كذا داشته اند گفته اند اين آيه بايات امر معروف منسوخ
 گشته است معنى بكون الصديق يرضه الله تعالى عنه انه قال في خطبته يا ايها
 الناس انكم تقرءون هذه الاية يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم لا يضركم لا يضركم
 من ضل اذا هتدتم فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول
 ان الناس اذا راوا منكرا فلم يغيروه يوشك ان يعذبهم الله بعقابه رواه ابن جرير
 والترمذى وصححه آه وفي رواية ابى داود اذا راوا الظالم فلم ياجدوا على يد
 او يشك ان يعذبهم الله بعقابه وفي رواية اخرى له ما من قوم يعصون الله فيما
 هم يفترون على ان يغيروا ثم لا يفترون الا يوشك ان يعذبهم الله بعقابه وعن ابى
 ثعلبة في قوله تعالى عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا هتدتم فقال اما
 والله لقد سئلت عنها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال بل تاصرون
 بالمعروف وتنهون عن المنكر حتى اذا رايت هوى متبعا ودينيا مؤثورا اعجاب
 كل ذى راي برايه و مرايت امر لا بد لك منه فعليك نفسك و دع امر العوام
 فانهم اكرهوا اليه الصبر فمن صبر فيهم قبض على البحر للعامل فيهم اجر خمسين

رجلا يعملون مثل عمله قالوا يا رسول الله اجر خمسين منهم قال اجر
 خمسين منكم رواه الترمذی وابن ماجه اگر گویند که امر معروف و جهاد فی سبیل
 طریقہ انبیائی کرام است علیہم و علی اتباعهم الصلوات و التسلیمات و طریقہ اولیاء
 ترک تعرض است و عدم امر معروف چنانچه بعضی از اهل این وقت میگویند گوئیم که وجوب
 و فرضیت این امور و فضائل بایمان آن و مواعید ترک آن بنصوص ثابت گشته
 است فرضیت و وعده و وعید نسبت بکافه انام است خصوصیت باشخاص و دن اشخاص
 نهار و دوغراس و عوام و انبیاء و اولیاء و رایتان فرائض برابرند و همه داخل و عد و وعید
 بآنکه گوئیم حصول نجات و وصول بدرجات کمال مربوط بتابعت انبیاء علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات
 است اولیاء هر چه یافته اند از ولایت و محبت و معرفت و قرب المحی جلشان همه مبتابعت
 و طفیل انبیاء علیهم السلام گرفته اند راه وصول منحصر در اتباع آن بزرگواران است قل
 ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله سوائی این همراهی که هست رو
 به صلاات و ار و سبیل شیاطین است کریمه فماذا بعد الحق الا الضلال و دلیل
 شافی است بر این معنی و ان هذ صراطی مستقیماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل
 فتفرق بکم عن سبیلہ شاهد عدل بر آن و عن عبد الله ابن مسعود رض قال خطب
 لنا رسول الله صلی الله علیه و آله و کما خطبنا قال هذا سبیل الله ثم خطبنا
 عن یمنه و شماله و قال هذا سبیل الشیطان علی کل سبیل منها شیطان
 یدعو الیه و قرآن هذ صراطی مستقیماً فاتبعوه الایتر و اه احمد و النسائی
 و الدلمری پس هر که بے متابعت انبیاء علیهم السلام خواهد که در راه حق در آید و به
 کمال برسد غیر از این چیز حاصل نموده باشد اگر چیزی حاصل شد راجع بود که نتیجه آن در آخرت خسران
 و حرمان بود و من یتبغ غیر الاسلام و دنیا فلن یقبل منه و هو فی الاخرة من الخسران

الشیاطین

محال است سدی که راهی	توان رفت جز در پی مسطفا
----------------------	-------------------------

جنید بغدادی قدس سرہ کہ رئیس صوفیہ و سید الطائفة است می فرماید من لم یحفظ
 القرآن ولم یتب کحدیث لا یقتدی بہ فی شاننا ہذا وان علمنا ہذا مقیتد
 بالکتاب والسنة می آرند کہ در روشی از حضرت خواجہ عبدالمخالف عجمی و
 قدس سرہ پرسید کہ شیطان را بر روندگان این راہ ہیچ دسترس باشد خواجہ فرمودند کہ
 ہر روندہ کہ بسر حد فنامی نفس ز سیدہ باشد چون در شتم شود شیطان بروی دست
 یا با آن روندہ کہ بسر حد فنامی نفس رسیدہ است و سے را خشم نمود و غیرت باشد
 و ہر کجا غیرت بود شیطان بگریزد و این چنین صفت آن کس را مسلم شود کہ روئے
 براہ حق دارد تعالی شانہ و کتاب خدا سے عزوجل بدست راست گیرد و سنت رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ سلم بدست چپ گیرد و در میان این دو روشنائی
 را سلوک کند از حضرت خواجہ احرار منقول است کہ میفرمودند کہ اگر تمام احوال و
 مواجید را باو ہند و حقیقت مارا بقای اہل سنت و جماعت متحلی نسازند جز خرابے
 ہیچ نمی دانم و اگر تمام خرابی ہا را جامع سازند و حقیقت مارا بقائد اہل سنت جماعت
 بنوازند ہیچ باک نداریم انصاف باید داد و نبوت ختم یافته است و زمان و محلی منقطع
 شدہ و دین کامل گشتہ و نعمت تمام شدہ امر و زبکدام حجت و بکدام سند این چنین
 دین بنین را کسی تواند برداشت و خواب خیال خود کلمہ متفقہ انبیاء علیہم الصلوٰۃ
 والسلام استیقامت کہ بوجہی قطعی و اخبار الہی مثبت و متیقن گشتہ یک سو ساخت عقل دور
 اندیش را کار باندہ فرمود و خواب و خیال مغرور نباید شد و از سبب شیاطین دور باید بود
 و صراط مستقیم سنت سنیہ را از دست نباید داد و اتباع انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام
 است و شمر برکات و سوائی آن ہمہ خطر است فاکھذ راہ نجات قطعی را گذار گشتہ براہ خطر
 رفتن و در دام شیاطین بعین افتاد و خود را در معرض ہلاک سرد می و ادون عقل
 بسی مستعد است و وجد و حال و خواب خیال کہ برخلاف پیغمبران برحق بود کسر اب

باشد

نا
 در حقیقت
 در حقیقت
 در حقیقت

در خطر

بقیعة بحسب الظمان ما هست چون کار بخدا افتد جل و علا و گور و قیامت پر تو اندازد
 غیر از متابعت انبیاء علیهم البرکات که بعضی قطعی ثابت شده است هیچ سود ندارد و
 دستگیری در آن وقت نماید آری اگر احوال و سواجید و کشف الهامات باین متابعت
 جمع شود نور علی نور باشد و چون به کمال آن برسد معامله از صورت شریعت بحقیقت
 شریعت آید چنانچه صحابه کرام و سلف صالحین و مشایخ مستقیم الاحوال را بود و هر زقنا
 الله سبحانه و ایا که هذه الذبجة القصوی پس مقرر شده که راه وصول بدجات
 قرب الهی جل شانہ خواه قرب نبوت بود و خواه قربت و و اصلان انبیاء باشد علیهم الصلوات
 یا اولیا منحصر در راه شریعت است که پیغمبر خدا علیه و علی اله الصلوة والسلام
 بدان رفت و دعوت کرده مامور بدان گشته و کریمه قل هذه سبیلی ادعوا الی الله
 علی بصیرة و انا و من اتبعنی و کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحییکم
 الله نیز بآن ولایت دارد و سوائی آن هر چه است که هست و بضلالت وارد و از طلب
 حقیقی منحرف کل طریقته و مراد الشریعة فی ذنقة کریمه و ان هذا صراطی مستقیم
 الایة و کریمه فماذا بعد الحق الا الضلال و کریمه و من یتبغ غیر الاسلام
 دینا فلن یقبل منه و حدیث خط لنا الحدیث و حدیث کل بدعة ضلالة
 و احادیث دیگر شاهد این معنی است و آنچه از عبارات بعضی از اکابر واقع شده است
 که راههای که موصل جناب قدس خداوند است جلس سلطان در راه است
 راه است که بقرب و ولایت تعلق دارد و راه است که بقرب نبوت متعلق است
 منافاتی باین تحقیق ندارد که این هر دو راه داخل دایره شریعت غر است و این هر دو
 قرب منوط به متابعت انبیاء علیهم الصلوات و البرکات که صراط مستقیم است پس
 کسی که خواهد که بی اتیان احکام شریعت و بی تبعیت رسول علیهم الصلوات و
 التسلیمات بیکی از این دو قرب برسد بطلب رسد و راه گم کند و غائب و غاسر بود

همچنین آنچه مشهور گشته که الطرق الی الله بعد انفس المخلوقات درست است
 چه هر نقل را باصل خود شاه راه است و هر مخلوق را عین باصره جدا با سخن فیما بین متافع ندارد
 چنانچه همه راه های در حق وصول مشروط با تیان احکام شرعی است هر که از دایره شریعت
 غزیر آید نخواهد که یکی از این طرق در آید در راه ماند و بطلب نرسد بکام راه گزیده پس منشاء
 این همه طرق شریعت آمد با وجود تعدد طرق عائد به یک طریق گشت استخا و طرق گفتن
 باعتبار منشاء است و تعدد طرق باعتبار ناشی دو طریق باعتبار طرق کلیه است و طرق
 بسیار باعتبار طرق جزئی است فی معارج المصلیة قال بعضهم الطرق الی الله
 تعالی بعد انفس المخلوقات ولكن کلها مندجّة و مند مجتّه و منطویة و
 منکسبة فی دائرة الشریعة الکبریة المصلیة الشریعة الحمدیة العظمی و هذه
 الطرق بالنسبة الی اركان شجرة الشریعة اصولها و فروعها و عروقها
 و اغصانها و اوراقها و ازهارها و انوارها و لا یقال هی اشياء سواها
 و امور مبانة لها لا و الذی برء النسمة و شق الحبة ما و درار الحجة البیضا
 و الشریعة الحنیفیة الکبریة الابنیان الضلال و العمی فما ذابعد صراط الحق
 القویم و سبیل الله المستقیم الاسبیل الشیطان المبعد الرجیم المظرو
 الابتر العقیم فما ذابعد الحق الا الضلال قال الله تعالی و ان هذا صراط
 مستقیماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبیل فمفترق بکم عن سبیله ذلکم و ضلکم
 ین لعلکم تتقون و فی العوارف قوم من المفتونین سمو انفسهم
 ملامتیه و لبسو البسة الصوفیة لینسبو الی الصوفیة و ما هم من الصوفیة
 بشی بل هم فی غرور و غلط تستترون بلبسة الصوفیة توفیقاً تارده دعوی
 اخری و ینتمجون مناهج اهل الاباحه و یزعمون ان ضماثرهم خلصت
 الی الله تعالی و هذا عندهم هو النظر بالمراد و الامر تسامع مرسم الشریعة

ونبته العوام وقاصرين الافهام والمنحصرين في مصيق الاقدام وتقليد وهذا
 هو عين الاتحاد والزندقة والابعاد وكل حقيقة ردتها الشريعة فهي زندقية
 ويحمل هؤلاء المغرورين ان الشريعة حق العبودية والحقيقة هي حقيقة العبودية
 من صادر من اهل الحقيقة تقيتد بحقوق العبودية وحقيقة العبودية وصار
 مطالباً بامور وزيادات لا يطالب بها غيره ممن يصل المذلك لانه يخلع
 من عنقه وبقعة التكليف ويغامر باطنه الزينج والتخريف واما حديث نبوي
 على صاحبها العلو والصلوة والسلام والتحية ذكره در باب امر معروف ونهى منكر وجهاد
 في سبيل الله واروشده است ايرامى نمايد نيك مطالعه فرمايد عن حذيفة رضي
 ان النبي صلى الله عليه واله سلم قال والذوى نفسى بيده لا تأمروا بالمعروف
 وتنهون عن المنكر اوليوشكن الله ان يبعث عليكم عذاباً من عند الله
 تدعون عنه ولا يستجاب لكم رواه الترمذى وعن المعمر بن العميرة
 عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال اذا علمت الخبيثة في الارض من
 شهدها فكرهها كان كمن غاب عنها ومن غاب عنها فرضيها كان كمن
 شهدها رواه ابو داود وعن عدى بن عدى الكندى قال حدثنا
 مولدنا انه سمع جده يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وصحبه
 يقول ان الله لا يعذب العامة بعمل الخاصة حتى يرد المنكر بينهم وهم
 قادرون على ان ينكروه فلا ينكروا فافعلوا ذلك عذب الله العامة والخاصة
 رواه في شرح السنة وعن عبد الله بن مسعود رضي قال قال رسول الله صلى
 الله عليه واله وصحبه وسلم لما وقعت بنو اسرائيل في المعاصيها هم علماءهم فليتموهما
 بخالسهوم في مجالسهم واكلوا معهم وشاربوا معهم فغضب الله قلوب بعضهم
 ببعض فلعنهم على لسان داود وعيسى ابن مريم ذلك بما عصوا وكانوا

ظهر انهم

يَعْتَدُ وَنَ قَالَ فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَكَانَ مَتَكِنًا فَقَالَ
 لِوَالِدِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى تَأْتِيَهُمْ طَرٌّ وَهُمْ اطْرَارُ وَاهِ التِّرْمِذِيُّ وَابُو دَاوُدَ
 وَفِي رِوَايَةٍ قَالَ كَلَّا وَاللَّهِ لَتَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
 وَلَتَأْخُذْنَ عَلَى يَدِي الظَّالِمِ وَلَتَأْطِرْنَهُ عَلَى الْحَقِّ طِرًا وَلَتَقْطِرْنَهُ عَلَى الْحَقِّ
 قَطْرًا وَيَضْرِبُ بِنَ الْبَلَاءِ بِقُلُوبِ بَعْضِكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِيَلْعَنَنَّكُمْ كَمَا لَعَنَهُمْ وَهُمْ وَرِ
 حَيْثُ اسْتَأْذِنْتُمْ لِيَأْتِيَنَّكُمْ بِالْبَابِ الظَّالِمِ انْ يَقُولُ لَهْ اِنَّكَ طَائِفَةٌ تَوْعٌ مِنْهُمْ طَبِطُ
 عَنْ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ اِنَّهُ يَصِيبُ امْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ سُلْطَانٍ هُمْ سَنَدَانِدُ لَا يَتَجَوَّنُهُ
 اِلَّا رَجُلٌ عَرَفَ دِينَ اللَّهِ فَجَاهِدَ عَلَيْهِ بِلِسَانِهِ وَيَدِهِ وَقَلْبِهِ فَذَلِكَ الَّذِي سَبَقَتْ
 لَهُ السُّوَابِقُ وَرَجُلٌ عَرَفَ دِينَ اللَّهِ فَصَدَّقَ بِهِ وَرَجُلٌ عَرَفَ دِينَ اللَّهِ فَسَكَتَ
 عَلَيْهِ فَانْ رَأَى مِنْ يَعْجَلِ الْخَيْرِ احْتَبَهُ وَانْ رَأَى مِنْ يَعْجَلِ الْبَاطِلِ ابْغَضَهُ عَلَيْهِ
 فَذَلِكَ يَنْجُو عَلَى الْبَطَانَةِ كُلِّهِ دَوَاهِ الْبِيهْتِ وَهُمْ وَرِ حَيْثُ اسْتَأْذِنْتُمْ لِيَأْتِيَنَّكُمْ
 بِالْبَابِ فِي امْتِ قَبْلِي اِلَّا كَانَتْ لَهُ فِي امْتِهِ حَوَارِيُونَ وَاصْحَابُ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِي فَيَقْتَدُونَ
 بِأَمْرِهِ ثُمَّ انْخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا يَفْعَلُونَ وَيَفْعَلُونَ مَا لِيُؤْمَرُونَ
 فَمِنْ جَاهِدِهِمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمِنْ جَاهِدِهِمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمِنْ جَاهِدِهِمْ
 بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ لَيْسَ وَمِنْ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةٌ خَرْدَلٍ
 عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ وَهُمْ وَرِ حَيْثُ اسْتَأْذِنْتُمْ لِيَأْتِيَنَّكُمْ بِالْبَابِ
 وَادْأَظْهَرْتُمْ فَلَمْ تَغْيِرْ ضَرَّتِ الْعَامَةَ طَرًّا عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَهُمْ وَرِ حَيْثُ اسْتَأْذِنْتُمْ
 اِذَا رَأَيْتُمُ الْأَمْرَ لَا يَسْتَطِيعُونَ تَغْيِيرَهُ فَاصْبِرُوا حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي تَغْيِرُهُ عَدُوُّكُمْ
 عَنْ ابْنِ إِمَامَةَ وَهُمْ وَرِ حَيْثُ اسْتَأْذِنْتُمْ لِيَأْتِيَنَّكُمْ بِالْبَابِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّبِيِّ عَنْ
 الْمُنْكَرِ مَا لَمْ تَخْفُوا انْ تَوْتِي إِلَيْكُمْ مِثْلَ الَّذِي نَهَيْتُمْ عَنْهُ فَادْأَظْهَرْتُمْ ذَلِكَ فَقَدْ

حل لكم السكوت ابو نعيم والديلى عن منصور وهم در حديث است الا اخبركم باقوام ليسوا
 بانبياء ولا شهداء يرغبونهم يوم القيمة الانبياء والشهداء بمنافذهم من الله على
 منابر من نور يعرفون الذين يحبون عباد الله الى الله ويحبون الله الى عباد الله
 يمشون على الارض نصيحاً قيل كيف يحبون عباد الله الى الله قال يا امرؤ نعم بما يحب الله
 وينهونهم بما يكره الله فاذا اطاعوهم احبهم لله بن سعد النقاش في معجمه
 وابن البخارى عن انس وهم در حديث است اذا ظهرت الملائكة فى امتي فكم
 الله بعد اب من عنده قيل اما فى الناس يومئذ الصالحون قال يصيبهم
 ما اصاب الناس ثم يصيرون الى مغفرة من الله تعالى ورضوان حم طيب
 عن امر مسلمة وهم در حديث است بسئل القوم قوم يستحلون المحرمات بالشبهات
 وبسئل القوم قوم لا يامرون بالمعروف ولا ينهون عن المنكر ابو شيخي
 عن ابن مسعود وهم در حديث است من ارعب صاحب بدعة ملاء
 الله قلبه امنا و ايماناً ومن استهزأ صاحب بدعة امنه الله من الفزع
 الاكبر ومن اهان صاحب بدعة رفعه الله فى الجنة درجة ومن لان له
 اذا القيمة بشيئاً فقد استخف بما انزل على محمد عليه وعلى اله الصلوة
 والسلام ابن عساكر عن ابن عمر وهم در حديث است من ارعب صاحب بدعة
 صاحب بدعة بغض الله قلبه امنا و ايماناً واشتهد صاحب البدعة
 اولقيه بالبشر واستقبله بما يسره فقد استخف بما انزل على محمد وهم در
 حديث است من مشى مع المظلوم حتى يثبت له حقه يثبت الله تعالى قدره
 يوم تزل الاقدام ابو شيخي وابو نعيم عن ابن عمر وهم در حديث است من
 انعش حقاً بلسانه جزئ له اجرة حتى ياتى الله يوم القيمة فيوفيه ثوابه سمو الله
 هذا عن انس وهم در حديث است والذي نفسى بيده لا يخرج من امتى

قى

اهل

ف
عمدهم

من قُبُوه في صُوء القِرْدَةِ والخنازير يمدا لستهم في المعاصي وكفهم عن النهي
 وهم يستطيعون . ابو نعيم عن عبد الرحمن بن عوف وهم در حديث است يكون
 في آخر الزمان قوم يحضرون السلطان فيحكمون بغير حكم الله ولا ينهونهم
 فيلبه لعنة الله . ابو نعيم والد يبعي عن ابن مسعود رم وهم در حدیث است
 لا ينقي لنفسه موته ترى من يعصل لله فلا تنكر عليه الحكيم بن حسين
 عن علي . وهم در حديث است افضل الجهاد كلمة عدل عند سلطان
 جائر او امير جائر حط عن ابي سعيد رم وهم در حدیث است افضل الاعمال
 الحب في الله تعالى رواه ابو داود وفي رواية ان احب الاعمال الى الله
 تعالى الحب في الله والبنض في الله تعالى وعن ابي ذر بنعت ابلهيب قالت
 قلت يا رسول الله من اخير الناس قال اتقاهم للرب عز وجل اولاهم
 للرحم وامرهم بالمعروف والنهي عن المنكر واوه ابو شيبة السهقي
 وهم در حدیث است لا تزال لا اله الا الله تشفع من قالها ترد عنهم العذاب
 والنعمة ما لم يستخفوا بحمها قالوا يا رسول الله ما الاستخفاف بحمها
 قال يظهر العمل بالمعاصي فلا ينكرها ولا ينهاها ورواه الاصفهاني رم
 وعن ابي ذر رم قال اوصاني في خليجي صلى الله عليه وسلم بخصام الخير ووصاني
 اولي اخاف في الله لومة لائم واوصاني اذ لا اقول الا الحق وان كان مُرّاً .
 رواه ابن حبان وعمر بن ابي هريرة رم قال كنا نسمع ان الرجل يتعلق بالرجل
 يوم القيامة وهو لا يعرفه فيقول مالك الى ما بيني وبينك معرت فيقول
 كنت تراني على الخطاء وعلى المنكرة ولا تنهاني ذكره زر بن رضوان رضي الله عنه
 فضيلت جهرا . قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان في الجنة مائة
 درجة اعدها الله للبحا اهدين في سبيل الله ما بين درجتين كما بين

السماء والارض رواه البخاري وهم در حديث است مثل المجاهد في سبيل الله
 كمثل الصائم القائم القانت بايات الله لا يفطر من صيام ولا صلوة
 حتى يرجع المجاهد في سبيل الله متفق عليه وهم در حديث است والذي
 نفسى بيده لولا ان رجالا من المؤمنين لا تطيب انفسهم ان يتخلفوا
 ولا اجد ما احملهم عليه ما تخلفت عن سرية يغزوا في سبيل الله
 والذي نفسى بيده لو دوت ان اقتل في سبيل الله ثم احينى ثم اقتل
 ثم احينى ثم اقتل ثم احينى متفق عليه يحتمل ان يراد ههنا بالقانت القائم
 فيكون تعلق الباء كتعلقه في قولك قام في الامر اذا جدد فيه وتجدد له
 فما لعنى القيام بما تجب عليه من استفرغ الجهد في معرفة كتاب الله
 تعالى والامتثال بما امر به والانتهاز بما نهى عنه آوان يراد به طول القيام
 اى المصلى الذى يطول قيامه في صلوة قراءة فيها طس وهم در حديث
 است رباط يوم في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها الغدوة في سبيل الله
 وروحته خير من الدنيا وما فيها متفق عليه وهم در حديث است ما اغبرت
 قد ما عبيدك في سبيل الله فمسه النار رواه البخاري وهم در حديث است
 لا يجير كافر وقائله في النار ابد رواه مسلم وهم در حديث است
 ما من احد يدخل الجنة يحب ان يرجع الى الدنيا وله ما في الارض من
 شئ الا الشهيد يمتنى ان يرجع الى الدنيا فيقتل عشر مرات لها يوم الكرامة
 متفق عليه وهم در حديث است يضربك الله تعالى الى رجلين يقتل احدهما
 الاخرين خلان الجنة يقاتل هذا في سبيل الله فقتل ثم يتوب الله تعالى
 على القاتل فيستشهد متفق عليه وهم در حديث است من سئل الله
 الشهادة بصدق بلغه الله منازل الشهداء وان مات على فراشه

بالامر

رواه مسلم واهم در حديث است من صلوات ولم يغز ولم يحدث به نفسه ما
 على شعبة من نفاق دواه مسلم ويز آمله جاء رجلا الى النبي صلى الله عليه
 وآله وسلم قال الرجل يقاتل للمعتم والرجل يقاتل للذكر والرجل يقاتل
 ليري مكانه فمن في سبيل الله قال ومن قاتل ليكون كلمة الله هي
 العليا فهو في سبيل الله متفق عليه واهم در حديث است كل ميت يختم
 على عمله الا الذي مات مرابطا في سبيل الله فانه ينهي له عمله الى يوم
 القيمة ويا من من فتنة القبر رواه الترمذي وابوداود والدارمي واهم
 در حديث است من قاتل في سبيل الله فواق ناقة فقد وجبت له الجنة
 ومن جرح جرحا في سبيل الله او كذب تكبته فانها تجيبي يوم القيمة كما غرر
 كانت لوفا الزعفران وسر يحمها المسك ومن خرج به خراجا في سبيل
 الله فان عليه طالع الشهادة رواه الترمذي وابوداود والنسائي واهم
 در حديث است لا يبل النار من بكى من خشية الله حتى يعود اللبن في الضرع
 ولا يجتمع على عبد عباد في سبيل الله ودخان جهنم رواه الترمذي
 وفي رواية اخرى والراوى النسائي في منخرى مسلم ابل وفي اخرى له
 في جوف عبد ابل او لا يجتمع الشر والايمان في قلب عبد ابل واهم در حديث
 است عينان لا يمسهما النار عين بكت من خشية الله وعين بانئت تحرس في
 سبيل الله رواه الترمذي واهم در حديث است رباط يوم في سبيل الله خير
 من الف يوم فيما سواه من المنازل رواه الترمذي واهم در حديث است ان
 النبي صلى الله عليه وآله وسلم سئل اى الاعمال افضل قال طول القيام
 قيل فائى الصدقة افضل قال جهد المقل قيل فائى
 الهجرة افضل قال من هجر ما حرم الله عليه قيل فائى الجهاد

افضل قال من جاهد لمشركين بماله ونفسه قيل فاي القتل اشرف قال
من اهريق دمه وعقر جواده رواه ابو داود وهم در حديث است للشهيد
عند الله ست خصال يغفر له في اول وقعت ويرى مقعد في الجنة ويجاز
من عذاب القبر ويأمن من الفرع الاكبر ويوضع على راسه تاج الوقار
الياقوتة منها خير من الدنيا وما فيها ويزوج ثنتين وسبعين زوجة من الجن
العين ويشفع سبعين من اقرائه رواه الترمذي وابن ماجه وهم در حديث
من لقي الله بغير اثر من جهاد لقي الله وفيه سلمته رواه الترمذي وابن ماجه
وفي نسخة لقي الله وفيه ثلثه رواه الترمذي وابن ماجه وهم در حديث
است الشهيد لا يجذ الم القتل الا كما يجذ احدكم الم القرحة رواه الترمذي
والنسائي والدارمي وقال الترمذي هذا حديث حسن غريب وهم در حديث
ليس شيء احب الى الله من قطرتين واثرين قطرة دموع من خشية الله تعالى
وقطرة دم يهرق في سبيل الله واما الاثران فاثري في سبيل الله واثري في سبيله
من فوائض الله تعالى رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب وعن
ابن امامة قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في سريرة
ضمير رجل يغار فيه شيء من ماء وبقل فحدث نفسه بان يقيم فيه ويتخلى
من الدنيا فاستاذن رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم في ذلك
فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم اني لم ابعث باليهود تير
ولا بالنصرانية ولكن بعثت بالحنيفية السمحة والذي نفس محمد بيده
لغدوة او رومة في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها وقيام احدكم في
الصف خير من صلواته ستين سنة رواه احمد وهم در حديث است لمؤمنون
في الدنيا على ثلاثة اجزاء الذين امنوا بالله ورسوله ثم لم يقاتلوا وجاهدوا